

# فرهنگ و توسعه

## تأثیرات علوم و تکنولوژی بر فرهنگ

دکتر مجید مختاریان پور

برای شروع بحث امروز، لازم است در ابتدا علم به معنای جدید آن و همچنین فناوری را تعریف کنیم و ببینیم که در طی ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال گذشته چه روندی داشته‌اند و بعد رابطه علم و فرهنگ و تأثیر و تعامل هر دو را بررسی کنیم. این جلسه اولین نشست از سه نشست فرهنگ و توسعه است. در جلسه اول درباره اینکه علوم چه تأثیری بر فرهنگ دارند بحث می‌کنیم و در ادامه می‌خواهیم ببینیم وقتی که علوم در قالب فناوری در می‌آیند، چه تأثیری بر روی مسائل فرهنگی دارند. در نشست دوم، درباره الگوهای توسعه (توسعه یافته، توسعه نیافته و کمتر توسعه یافته) و رابطه آنها با علم صحبت می‌کنیم و در نهایت در جلسه سوم، نقدی بر الگوهای توسعه با رویکرد فرهنگی خواهیم داشت و اشکالات وارده بر آنها را بررسی خواهیم کرد و سعی می‌کنیم الگویی با محوریت فرهنگ و شاخص‌های آن ارائه دهیم.

علم چیست؟ فناوری چیست؟ اینها موضوعاتی هستند که ما هر روز با آنها سر و کار داریم. به علما و دانشمندان احترام می‌گذاریم و می‌دانیم که فناوری‌های پیشرفته زندگی ما را راحت‌تر کرده‌اند و باعث شده‌اند تا زندگی بهتری نسبت به

۱۰۰ سال پیش داشته باشیم. باید بدانیم که مواجهه ما با علم و فناوری به چه صورت باشد که ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی خود را حفظ کنیم.

علم یک معنای عام دارد و آن این است که علم مفهومی در مقابل جهل و دانستن در مقابل ندانستن است. وقتی می‌گوییم یک نفر عالم است، یعنی جاهل نیست، اما مفهوم علم در طی سال‌های اخیر، تغییر و تحولات بسیاری داشته است. علم به معنی دانستنی‌هایی است که از طریق تجربه‌های مستقیم حسی به دست می‌آید یعنی چیزی که امروزه تحت عنوان «ساینس» مطرح است.

بنابراین وقتی که درباره علم صحبت می‌کنیم، «ساینس» را مدنظر قرار می‌دهیم. ساینس با علمی که درباره آن در احادیث اسلامی صحبت شده، متفاوت است و هر جا که درباره علم صحبت شده و به عالمان ارجح نهاده‌اند، معنای عام و مطلق آن مدنظر بوده است.

در واقع پیدایش علم جدید، بعد از رنسانس بوده و بعد از آن بود که تفاوت نگاه انسان به جهان هستی و خودش باعث شکل‌گیری علم شد. بشر قبل از رنسانس به جهان به عنوان آینه نگاه می‌کرد، مصداق این بیت شعر:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار

«سعدی»

طبق این نگاه، انسان می‌توانست در این آینه، تجلیات جمال و جلال حضرت حق را ببیند ولی نگاه انسان بعد از رنسانس تغییر شکل پیدا کرد. این انسان گفت می‌خواهم با اتکا به عقل خودم و با استفاده از روش‌های حسی بر روی زمین یک بهشت زمینی بسازم.

بشر جدید با دیدگاه تسلط بر جهان و به خدمت گرفتن امکانات آن، اگر برگ آن را می‌شناسد، می‌خواهد پدیده فتوسنتز را هم بشناسد، چرا؟ چون

می‌خواهد از همه پدیده‌های جهان بهره‌بردار و با اتکا به عقل خودش در این دنیا زندگی بهتری داشته باشد. شاید در اینجا این سؤال پیش بیاید که چه اشکالی دارد، اگر انسان بخواهد با بهره‌گیری از علم، زندگی راحت‌تری داشته باشد؟ جواب این است که هیچ کس مخالف راحتی نیست، ولی در ادامه بحث خواهیم گفت که آیا انقطاع از وحی و تکیه صرف بر عقل آیا می‌تواند ما را به شناخت واقعیت و در نهایت سعادت برساند؟

در ادامه جلسه، نگاهی اجمالی به دوره‌های مدرنیته پس از رنسانس خواهیم داشت.

در حدود نیمه‌های قرن ۱۴ میلادی (۵۰-۱۳۴۰) تمدن جدید غرب پا گرفت و شکل‌گیری علم و وضعیت کنونی، حاصل ۶۵۰ سال حرکتی بوده که غربی‌ها داشته‌اند. در دوره دوم فلسفه جدید شکل گرفت، یعنی سال‌های ۱۵۴۶ تا ۱۶۵۰ میلادی. بعد از آن هم عصر روشنگری بود که تقریباً از ۱۸۰۰ را در برمی‌گرفت. از همان زمان بود که در ذهن اندیشمندان این تردید به وجود آمد که آیا همه مراتبی که تا کنون به آنها رسیده‌ایم می‌توانند راه سعادت را به ما نشان بدهند؟

بنابراین در حدود ۱۶۰ سال است که تردید در مبانی مدرنیته شروع شده است و بحث‌های پست مدرنیسم گرم شده است. بشر امروز با بحران‌های بسیاری رو به روست؛ از جمله فراموشی معنویت در نگاه به جهان هستی و همچنین بحران‌های زیست محیطی. به قول یکی از دوستان، ای کاش ما همه این دوره‌ها را طی کرده بودیم و الآن می‌توانستیم همان خلأ و احساس کمبود را که یک غربی با آن دست به‌گریبان است به خوبی درک کنیم. اما این نکته ظریف را باید در نظر بگیریم که اگر بخواهیم در مسیر پیشرفت در فناوری‌های نوین قرار بگیریم، ببینیم که آیا راه‌گزینی از آن بن‌بست‌ها وجود دارد یا خیر؟ برای مثال

شاید ۵۰ سال دیگر ما در عرصه علم و فناوری به جایگاه کنونی کشور آمریکا و ژاپن برسیم و آن زمان ببینیم اشکالاتی که در آن کشورها پیش آمده، دامان ما را هم گرفته است. در فیلم‌های قدیمی ژاپن می‌بینیم که حتی تا سه نسل هم در یک خانه و در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند، اما امروز پیش بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۵ در حدود پنجاه میلیون نفر در ژاپن تنها زندگی کنند.

حتی در کشور خودمان هم تغییر و تحولاتی رخ داده و برای مثال از رادیو می‌شنیدم که آمار خانه‌های مجردی خیلی بالا رفته، چرا اینطوری است؟ شاید خیلی‌های بگویند که ما انقلاب کرده‌ایم، پس چرا وضع بدتر شده است؟ مگر قرار نبود ارزش‌های اسلامی گسترش پیدا کند؟

در تعریف فناوری نیز باید بگویم که در یک بیان خیلی ساده فناوری به معنی به کارگیری علم در حل مسائل زندگی است. برای مثال طبق قانون نیوتن ماشین ساخته می‌شود.

در حوزه علوم انسانی نیز فناوری دو شکل دارد. فناوری نرم در علوم انسانی برای مثال مربوط می‌شود به فضایی که ما در اداره‌ها زندگی می‌کنیم و نظمی که در اینگونه مکان‌ها برای فعالیت‌های اداری و البته مستندسازی و سلسله مراتب اداری وجود دارد و ما فکر نمی‌کنیم که ممکن است شکل دیگری هم وجود داشته باشد.

فناوری لایه‌های مختلف دارد، که یکی از آنها مجموعه‌ای از اصول متافیزیکی است و یکی از نمودارهای توضیحی «سورن»، شکل‌گیری ابزارها از بستر ارزش‌ها، و اصول متافیزیکی را توضیح می‌دهد.

برای مثال ما به خداوند اعتقاد داریم و یا معتقدیم که حیات معنوی انسانی مهم‌تر از حیات مادی است یا برعکس برخی اعتقاد دارند که حیات مادی انسان

اصالت دارد. همه اینها جزو اصول متافیزیکی هستند و همگی نتیجه خاصی دارند. اصول خاص یعنی اصولی که از این اصول متافیزیکی برآمده‌اند و عملیاتی‌تر شده‌اند. از این اصول خاص شکل رفتار و عمل روشن می‌شود و انسان یاد می‌گیرد که چگونه رفتار کند و چون می‌خواهد شکل خاص عمل را داشته باشد، ابزار می‌سازد.

حالا من می‌خواهم بگویم که ما می‌توانیم فناوری اسلامی داشته باشیم، و همانطوری که علم و فناوری غرب را به دست می‌آوریم، اگر تلاش کنیم، می‌توانیم علم جدید بسازیم، بالطبع فناوری‌هایی داشته باشیم که با فطرت انسان و طبیعت سازگار باشند. اصول زیربنایی تفکر غربی، اعتقاد به اصالت حیات مادی و ماتریالیسم است؛ بنابراین در آن صورت، ما باید فقط در پی منفعت خودمان باشیم و اینچنین می‌شود که فردگرا می‌شویم. برای مثال در بعضی از فیلم‌ها می‌بینیم که وقتی زن و شوهری به رستوران می‌روند، هر کدامشان جداگانه پول غذای خود را می‌دهند.

یکی دیگر از مصادیق فردگرایی، همین آپارتمان‌نشینی است، چرا که وقتی آپارتمان‌نشین می‌شویم، به خصوص در برج‌های چندین طبقه، اغلب، از همسایه نزدیک خودمان هم خبر نداریم و شاید حتی با همسایه‌ها سلام و احوالپرسی هم نکنیم، در صورتی که در یک طبقه اقامت داریم در واقع آپارتمان‌نشینی هم حاصل معماری فردگرای غربی است.

ما معتقدیم که حیات معنوی انسان اصالت دارد؛ چرا که به انسان آرامش می‌دهد و باعث می‌شود که انسان زندگی بهتری بسازد. اینکه در غرب بحران معنویت به وجود آمده، به دلیل اصالت دادن به حیات مادی است. وقتی که انسان به دنبال زیبایی‌هایی می‌گردد که قبلاً در جای دیگری به او نشان داده‌اند و

نمی‌تواند آن زیبایی‌ها را پیدا کند، احساس خلاء می‌کند. اگر می‌خواهیم زندگی خوبی در این دنیا داشته باشیم، باید زندگی معنوی را در پیش بگیریم که در سایه آرامش معنویت بتوانیم زندگی مادی بهتری داشته باشیم. وقتی که معنویت جزو اصول متافیزیکی زندگی می‌شود، یک ارزش و اصل به وجود می‌آید به نام حیا. در یکی از سمینارهایی که شرکت کرده بودم، متوجه شدم که مترجم معادل کلمه حیا را که یکی از سخنرانان ایراد کرده بود، پیدا نمی‌کند، چون اصلاً چنین واژه‌ای در فرهنگ غربی وجود ندارد. باید روابط بین زن و مرد سالم و تابع ترتیب و اصول خاصی باشد. در فرهنگ ما روی درهای قدیمی کوبه‌های حلقه‌ای را برای خانم‌ها و کوبه‌های چکشی را برای آقایان معین کرده بودند تا فردی که از داخل منزل در را باز می‌کند، بداند که پشت در زن ایستاده یا مرد و در واقع می‌خواستند روابط زن و مرد نامحرم کنترل شده باشد. ما باید بتوانیم همین فناوری ساده را منتقل کنیم، زیرا وقتی ابزار فناوریکی صادر می‌شود، ارزش‌های خودش را هم صادر می‌کند.

در تعریف فرهنگ نیز از «دکتر آشیان» این جمله را نقل می‌کنم: فرهنگ، مجموعه‌ای از خلاقیت‌های پرورش یافته و آمیخته با تجربه اجتماعی است. برای مثال عروسک باریبی به هر کشوری که وارد می‌شود، فرهنگ خودش را نیز منتقل می‌کند و امروزه شاهد سهم بسیار فراوان محصولات فرهنگی در تجارت جهانی هستیم. اگر ما می‌خواهیم فرهنگ اسلامی خود را صادر کنیم، نمی‌توانیم فقط با حرف زدن این کار را انجام بدهیم، بلکه باید محصولات فرهنگی بسازیم که برآمده از فرهنگ غنی خودمان هستند.

تا اینجای بحث، علم و فناوری و فرهنگ را تعریف کردیم، در ادامه می‌خواهیم ببینیم که علوم جدید که با نگاه نوین انسان شکل گرفته‌اند، چگونه بر فرهنگ تأثیر می‌گذارند.

وقتی موضوعی را تحت عنوان علمی بیان می‌کنیم، می‌گوئیم فلان عبارت، فلان گزاره و فلان تئوری، چگونه می‌توانیم بگوئیم غیر علمی است، یعنی نگاه جدید به علم (ساینس) چه چیزی را غیر علمی می‌داند؟ مواردی هست که من انتخاب کرده‌ام. برای مثال وقتی از بودن موجود خاصی بدون تعیین زمان و مکان مشخصی حرف می‌زنیم، غیر علمی است. اینکه بگوئیم خدا وجود دارد، بدون این که تعیین کنیم، خدا کجاست و چه زمانی دارد، این هم غیر علمی است.

نظر دادن درباره آینده نامعلوم هم غیر علمی است، برای مثال اگر بگوئیم با ظهور یک منجی جهان به سمت بهتر شدن پیش می‌رود، انگ غیر علمی بودن به انسان می‌زند. حتی صحبت درباره فرشته‌ها و روح غیر علمی تلقی می‌شود. «ساینسیست» این اصول و ارزش‌های درونی را می‌پذیرد و همه چیز را از این فیلتر رد می‌کند. در واقع غربی‌ها و به خصوص اندیشمندان غربی، معتقدند که باید با تکیه بر عقل صرف، بهشت زمینی ساخته شود؛ بنابراین اعتقاد به وحی، تا وقتی که با علم مدنظر آنان اثبات نشود، ارزشی ندارد.

کسانی که هنرمند هستند می‌دانند که وقتی دو رنگ با هم آمیخته می‌شوند، دیگر نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد، به همین ترتیب علم و ارزش با همدیگر ممزوج هستند، ما به طور ناخودآگاه ارزش‌هایی را که با علم ممزوج هستند، می‌پذیریم؛ بنابراین بین ارزش‌های قلبی ما و ارزش‌های جدید تعارض به وجود می‌آید و ما ناگزیر می‌شویم که ارزش‌های قدیمی را فراموش کنیم.

ما معتقدیم، علم جدید نمی‌تواند ما را به سعادت برساند؛ چرا که برخلاف آنچه گفته می‌شد که علم و فناوری جدید بشر را به آسایش می‌رساند و حیات دنیوی او را سامان می‌بخشد، دنیای امروز پر از بحران و تلاطم در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. بحران اقتصادی گریبان بسیاری از کشورها را گرفته و مدتهاست که راه حلی برای آن پیدا نمی‌شود. تنش‌های بیشمار سیاسی دامنگیر خیلی از کشورها شده و البته از بین رفتن طبیعت، (جنگل‌ها، گونه‌های جانوری و ...) نیز یکی دیگر از این بحران‌هاست. انسان هم به پوچی رسیده و به افسردگی مبتلاست؛ چرا که بشر امروز دچار بحران معناست. خلاصه اینکه؛ علم جدید نتوانسته دنیای ما را سامان بدهد و بر خلاف ادعاهایش بشر را به سعادت نرسانده است. در واقع اگر فناوری برای ما راحتی به ارمغان می‌آورد، پس چرا انسان‌ها می‌خواهند به دور از این ابزارهای «آسایش»، به آرامش واقعی برسند؟ بسیاری از انسان‌هایی که به لحاظ نوع و شیوه زندگی در آسایش هستند ولی لحظه‌ای آرامش ندارند. نگاه انسان به مسأله وحی و آخرت و سعادت اخروی در مقطعی از تاریخ دگرگون شد و بشر به این نتیجه رسید که باید تعالیم دینی جدای از زندگی اجتماعی و مسائل اقتصادی و سیاسی باشند و در واقع انسان به انقطاع از وحی رسید. البته دلیل این موضوع، حاکمیت کلیسا در قرون وسطی و بروز مشکلات فراوان در اثر آن بود.

خداوند متعال وقتی که انسان را به زمین فرستاد برای او محدودیت‌هایی تعیین کرد؛ ولی انسان غربی بی‌توجه به این محدودیت‌ها از خطوط قرمز عبور کرد. برای مثال اگر شما به پارکی بروید که بالای یکی از شیرهای آب نوشته شده باشد، «غیرآشامیدنی» آیا بازهم از آن آب می‌خورید، به این دلیل که رفع تشنگی کنید؟ انسان غربی دقیقاً همین کار را کرد به این بهانه که قوانین الهی



دست و پاگیر هستند و برای رسیدن به آسایش و زندگی مدرن، باید آنها را فراموش کرد و یا اینکه در بهترین حالت، فقط در کنج خلوت خانه و یا هفته‌ای یک روز بعضی از آداب دینی را به جای آورد. ولی ما اعتقاد داریم که محدودیت‌ها، راهنمای انسان برای رسیدن به تعالی و خوشبختی واقعی هستند؛ اگر در روابط زن و مرد حدودی تعیین شده، فقط به خاطر این است که بنیان خانواده مستحکم بماند، نه اینکه مانند خانواده‌های متزلزل در غرب، رابطه زن و مرد لجام گسیخته باشد، حتی به دلیل بی توجهی به این قوانین رشد جمعیت هم در بسیاری از کشورها منفی است، چون نمی‌خواهند بپذیرند که اصول دینی، چراغ راه زندگی هستند.

بر خلاف نظر برخی، دین برای ساختن دنیا آمده و ساختن انسان برای آخرت.

بهره‌گیری از این تعالیم، بشر را به سعادت و آرامش می‌رساند. وقتی که یک نقاش خبره وارد جنگل می‌شود در مقایسه با یک شخص معمولی، تعداد رنگ‌های بیشتری را می‌بیند؛ چرا که او نگاه دقیق‌تر و جست‌وجوگر دارد. اگر به این نقاش بگوئید، رنگ خاصی را بسازد، مسلماً دقت و وقت بیشتری صرف این کار می‌کند، تا یک فرد معمولی که نگاه ضعیف‌تری دارد. این نقاش دقیق، به همه زوایا توجه می‌کند و تنها بعد مادی را نمی‌بیند، بلکه بیشتر نگاه معنوی دارد و به این دلیل می‌تواند بین ابعاد مختلف توازن ایجاد کند. انسان غربی می‌گوید اگر مسأله‌ای را با عقل خودم فهمیدم، آن مسأله علمی است و اگر نفهمیدم آن را علمی تلقی نمی‌کنم.

فرض کنید دارویی برای درمان دردهای مفصلی ساخته می‌شود و حتی تأثیر مثبت آن هم مسلم می‌شود، ولی بعد از مدتی اثر مخرب این دارو بر روی کبد

ثابت می‌شود؛ به همین منوال علوم اجتماعی در غرب برای حل برخی بحران‌ها شکل گرفتند ولی بعد از مدتی مشخص شد که این علوم هم نه تنها نمی‌توانند مشکلات را برطرف کنند، بلکه آثار منفی فراوانی هم دارند.

برای مثال بوروکراسی در سازمان‌های مختلف را در نظر بگیرید. در مقطعی گفته می‌شد که خوب است اگر انسان‌ها هر یک تخصص ویژه‌ای داشته باشند و کار خاصی را هر روز انجام دهند، اما بعداً معلوم شد که این منوال تکراری انسان را دچار سرخوردگی و کسالت می‌کند و صدمات بسیاری به روح وارد می‌شود.

تا اینجای بحث درباره تأثیرات علم صحبت کردیم، و حالا می‌خواهیم از تأثیر فناوری بگوئیم. اگر از مردم پرسید فناوری خوب است یا بد، در وهله اول اکثریت جواب مثبت می‌دهند و می‌گویند که فناوری باعث راحتی زندگی شده، و رفاه بیشتری به ما داده است. اما وقتی که عمیق‌تر به این موضوع بیاندیشیم، متوجه می‌شویم که همین فناوری‌های نوین چه بحران‌هایی را نصیب جوامع و به خصوص جوامع غربی کرده است. فیلم «عصر جدید» «چارلی چاپلین» هم اعتراضی به بحران‌ها و از خود بیگانگی بشر امروز است. در واقع ارزش‌های انسانی کهنه نمی‌شوند، حتی در جوامع غربی هنوز هم نهاد خانواده، نهاد ارزشمندی محسوب می‌شود.

وقتی که انسان به دانش جدیدی می‌رسد، فناوری هم در پی آن می‌آید. نیاز انسان هم نقش مهمی در شکل‌گیری فناوری‌های نوین دارد؛ برای مثال گوشی موبایل. از دانش جدید، شکل رفتار ما هم تغییر می‌یابد و سعی می‌کنیم از آن دانش، ابزاری بسازیم که مطابق عمل دلخواه‌مان کارکرد داشته باشد.

«نیکلسون» سه دوره برای فرهنگ برمی‌شمارد: یک دوره فرهنگ ابزار؛ یعنی انسان‌ها از ابزارها به دو دلیل استفاده می‌کردند، اول اینکه نیازهای اساسی زندگی

مادی‌شان را برطرف کنند و دوم اینکه ابزارها در خدمت مسائل عقیدتی و دینی‌شان بود. دوره دوم، دوره دموکراسی است. در این دوره از طرف فناوری فرهنگ‌ها تحت هجوم قرار می‌گیرند و نزاع بین فناوری‌ها و فرهنگ و سنت به وجود می‌آید. دوره سوم، دوره تکنوپلی است، یعنی دوره‌ای که فناوری برسنت پیروز شد؛ به این شکل که ابزارها را برای انسان باز تعریف کرد.

وقتی که یک فناوری جدید شکل می‌گیرد، مهارت‌های انسان هم باز تعریف می‌شود و باید این مهارت‌ها سازمان‌دهی شوند. برای مثال وقتی که اتوماسیون اداری وارد یک اداره می‌شود، خیلی چیزها تغییر می‌کند. کشور آمریکا ده سال بعد از ورود تلویزیون، دیگر آمریکای بدون فناوری تلویزیون نبود، یا مثلاً اروپای بعد از اختراع چاپ، اروپای دیگری شد. زندگی جدید با زندگی قدیم قابل قیاس نیست. چون علم و فناوری جدید با زندگی انسان آمیخته شده‌اند و همه چیز متفاوت شده است. وقتی که یک فناوری جدید وارد کشور می‌شود، باید ساختارها هم تغییر یابد. برای مثال ورود خودرو به یک شهر، شکل آن شهر را لزوماً تغییر می‌دهد و پیامد آن، احداث اتوبان‌ها و خیابان‌های عریض و طویل است.

می‌توان گفت، که فناوری جدید مسائل جدیدی را القا می‌کند و اینطور نیست که انسان بتواند فناوری را تحت سیطره خود در بیاورد. در واقع باید دید فناوری در خدمت انسان است یا انسان در خدمت فناوری؟ باید ببینیم این همه تغییر در اصول، که به دلیل ورود فناوری است، ارزش دارد یا خیر؟ ورود فناوری، فرهنگ مصرف را در پی دارد، چون به طور پیوسته همه چیز تحول می‌یابد و نیاز انسان هم به تبع آن تغییر شکل می‌دهد.

دیگر، استفاده طولانی مدت از یک گوشی تلفن همراه، معنی ندارد چون هر روز فناوری جدیدی به گوشی‌های همراه اضافه می‌شود و انسان مصرف‌گرا هم مشتاق می‌شود که خود را با فناوری روز دنیا همراه کند.

در گذشته، صفا و مهربانی بیشتری در مردم وجود داشت، جوان‌ها به پیرها احترام می‌گذاشتند و خیلی از مشکلات امروزی وجود نداشت ولی امروز خبری از اوضاع و احوال گذشته نیست. حتی بازی بچه‌ها هم تغییر کرده، برای نمونه بازی قایم موشک که الان بچه‌های بسیار کمی هستند که این بازی را انجام می‌دهند، چون استفاده از رایانه جای همه بازی‌های سنتی را گرفته است. حتی یکی از دوستان می‌گفت در اداره‌شان با کسی که فقط سه میز با او فاصله دارد، به جای اینکه رو در رو حرف بزند، چت می‌کند.

با ورود هر فناوری جدیدی، فرصت‌هایی برای تحقق اهداف به وجود می‌آید. برای مثال اینترنت وسیله‌ای است که می‌توان کارهای جدیدی با آن انجام داد. قبل از اینکه انسان بتواند به کمک اینترنت خرید کند، مجبور بود به فروشگاه برود و ضمن گفتگو با فروشنده کارش را هم انجام دهد؛ بنابراین یک مراوده انسانی شکل می‌گرفت. امروزه به جای اینکه به پدر و مادرمان سر بزنیم و از نزدیک حالشان را بپرسیم، به یک ارتباط تلفنی اکتفا می‌کنیم یا برای مثال عکس بچه‌مان را برای خویشاوندی می‌فرستیم که سه سال است او را ندیده‌ایم. درواقع ارزش‌های اصیل قدیمی کمرنگ شده‌اند.

اکنون می‌خواهیم ببینیم که نحوه مواجهه ما با علوم و فناوری باید چگونه باشد؟ من می‌خواهم درباره دو راهکار صحبت کنم: ۱- راهکاری برای دوران گذار که در آن قرار داریم و ۲- راهکاری همیشگی و طولانی مدت. درست است که فناوری جدید اقتضائات خاصی دارد ولی اینگونه نیست که ما هیچ‌گونه

اراده‌ای هم نداشته باشیم. برای مثال وقتی می‌خواهیم از آب رودخانه استفاده کنیم، ابتدا با یک نگاه ساده دستمان را داخل آب می‌کنیم و می‌گوئیم به نظر نمی‌رسد، آب آلوده باشد ولی با یک نگاه دقیق‌تر وقتی ترکیبات آب را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این آب در اصل آشامیدنی نبوده و آلودگی‌های فراوانی دارد. ما هم در قبال فناوری‌های جدید باید نگاه دقیقی داشته باشیم و عالمانه و هوشمندانه گزینش عاقلانه‌ای انجام دهیم. ما باید بتوانیم بر پایه اصول و ارزش‌های خودمان، فناوری‌های جدید را بسازیم و نحوه مواجهه‌مان با غرب فقط از نوع گرفتن ابزار نباشد.

برای مثال اگر خانمی بخواهد قله دماوند را فتح کند، به طور قطع نمی‌تواند از کفش پاشنه بلند استفاده کند و حتماً باید کفش مناسب کوهنوردی در اختیار داشته باشد. اگر خودروبی ایراد داشته باشد، مثلاً ترمزهایش مشکل داشته باشد. به هیچ عنوان قابل اعتماد نیست و راننده آن نمی‌تواند با آرامش خاطر پایش را روی پدال گاز بگذارد و رانندگی کند، چون هر لحظه احتمال می‌دهد که اتفاقی بیفتد. انسان باید آرامش داشته باشد تا بتواند زندگی کند و این آرامش در سایه اصالت دادن به مسائل معنوی و اعتقادی است.

تغییرات فرهنگی کند است. برای مثال اگر قورباغه‌ای را داخل آب جوش بیاندازیم به سرعت خودش را به بیرون ظرف پرتاب می‌کند ولی اگر همان قورباغه را داخل یک ظرف آب بیاندازیم و زیر آن را روشن کنیم، کم‌کم شعله را زیاد کنیم، بدون اینکه مقاومتی نشان دهد، می‌میرد.

راه‌حل همیشگی تولید علم مبتنی بر به کارگیری توأمان عقل انسانی و آموزه‌های وحیانی است.

در ضمن شناسایی و بازتعریف نیازهایمان بر پایه انسان شناسی الهی، ما را از ورطه مشکلات غربی‌ها دور می‌کند. خلاصه کلام اینکه باید بین حیات معنوی و مادی تعادل برقرار شود، تا انسان ضمن بهره‌گیری از فناوری‌های نوین به آرامش و آسایش واقعی و درونی برسد.

## نقد و بررسی الگوی توسعه با دیدگاه فرهنگی

دکتر مجید مختاریان پور

در این جلسه به بررسی الگوهای توسعه می‌پردازیم تا به این مطلب دست یابیم که آیا این الگوها می‌توانند الگوهای غایی بشر باشند، در غیر این صورت برای کسانی که در قرن ۲۱ با ویژگی‌های خاص آن زندگی می‌کنند و حدود ۷۰۰ سال از زندگی مدرنشان می‌گذرد چه مدل جایگزینی می‌توانیم ارائه دهیم.

نقد و بررسی درباره مشهورات زمانه که رسانه آنها را اصول بدیهی به مردم دنیا معرفی کرده بسیار دشوار است و ممکن است سبب جبهه‌گیری در مخاطبان شود و مخالفان بگویند که ما گمان می‌کردیم این اصولی که شما با آن مخالفت می‌کنید اصولی بدیهی هستند.

حدود ۵۰ سال است یکی از این مفاهیم «توسعه»<sup>۱</sup> به‌گونه‌ای از سوی رسانه‌های جهان مطرح شده که گویی همه کشورهای جهان باید به سمت آن حرکت کنند. از سوی دیگر، کشورهای جهان را بر اساس همین مفهوم به دو دسته «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» تقسیم‌بندی کرده‌اند و این یک اصل بدیهی تلقی می‌شود.

این اصول در ابتدا این گونه نبودند، بلکه تمدن جدید با نگاه اومانستی خود به مفاهیمی نظیر انسان، خدا و ... معناهای جدیدی داد و از جمله مفاهیمی که معنای آن تغییر پیدا کرد مفهوم توسعه بود.

---

<sup>۱</sup>. development

مفهوم توسعه از حدود ۲۵۰ سال پیش به مثابه مفهوم عامی مطرح بوده و در ابعاد گوناگون مصداق دارد.

بدیهی است که توسعه یافتن به معنای بهتر شدن است، بنابراین اگر ما بخواهیم درباره آن بحث کنیم ابتدا باید مبناهای فکری و تمدنی آن را جستجو کنیم و دریابیم که از کجا شکل گرفته و زیر ساخت‌های آن چه بوده است.

بشر جدید از دوره رنسانس نگاه خود را به جهان تغییر داد و گفت که می‌خواهد با تکیه بر عقل و بدون توجه به تعالیم انسانی، بهشتی با خصوصیات ویژه برای خود، روی زمین ایجاد کند و کلیدواژه این بهشت هم لذت‌پرستی و رفاه روز افزون مادی است. این مسئله در ابتدای دوره رنسانس اتفاق افتاد. با توجه به مسائلی که کلیسا در قرون وسطی برای آنها به وجود آورده بود، اروپاییان کلیسا را عامل عقب‌ماندگی خود می‌دانستند.

شاید در وهله اول این طور به نظر برسد که رفاه مسئله بسیار مفیدی است، زیرا هر انسانی به دنبال رفاه است و هیچ کس این عقیده را ندارد که امکانات رفاهی مفید نیستند. اما مسئله این است که ما از چه راهی می‌خواهیم به رفاه برسیم و آیا بشر جدید توانسته است آن بهشتی را که مد نظرش بوده به وجود آورد. ما زمانی می‌توانیم بگوییم فردی به سعادت رسیده که همه ابعاد و نیازهای وی در حد متعادل برآورده شده باشد. نگاه دنیای امروز به توسعه، رساندن بشر به رفاه مادی است، ولی در این راه از ابزاری استفاده شده که انسان را به رفاه مادی نرسانده است. سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا ما می‌توانیم به وسیله علم و فناوری به رفاه (در معنای مناسب آن) برسیم؟

بشر جدید با توجه به هدفی که برای خودش تعیین کرده به همه مفاهیم، معنای جدیدی داده و این نکته را بیان کرده که می‌خواهد بر اساس انسان، تمدن جدیدی را



به وجود آورد، اما اینکه انسان را چگونه تعریف کرده جای بحث دارد. آیا نیازهایی که در دنیای امروزه برای بشر تعریف شده نیازهای واقعی بشر است و آیا تعریفی که از بشر عرضه شده، تعریف صحیحی بوده است؟ بر اساس تعریفی که دنیای امروز از بشر و نیازهای آن ارائه داده، معادله‌های اجتماعی جدیدی را به وجود آورده و علوم جدید هم بر اساس آن شکل گرفته‌اند و برای رساندن بشر به هدف خود، یعنی حداکثر کردن لذت مادی، تلاش کرده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت که ریشه مفهوم توسعه در تمدن جدید بعد از دوره رنسانس است که می‌خواست دنیای جدیدی را به وجود آورد و در این مسیر، هیچ هدف معنوی برای خود در نظر نگرفت و فقط به مادیات توجه کرد و به سایر نیازهای انسان اهمیتی نداد و ما هم اکنون در این دنیا با ویژگی‌های ذکر شده زندگی می‌کنیم.

اولین بار مفهوم توسعه در سال ۱۹۴۹ مطرح شد. ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، واژه «کم توسعه یافته» را مطرح کرد و به یکباره حدود دو میلیارد نفر از جمعیت جهان در آن سال جزء آن دسته قرار گرفتند و تقسیم‌بندی جدیدی شکل گرفت. با این تقسیم‌بندی که کشورها به سه دسته توسعه یافته، در حال توسعه و توسعه‌نیافته تقسیم شدند. کشورهای توسعه نیافته، کشورهایی بودند که در آنها شاخص‌های توسعه وجود نداشت و کشورهای در حال توسعه بینابین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته بودند. در این تقسیم‌بندی کشور آمریکا در دسته توسعه یافته قرار گرفت.

این تقسیم‌بندی با مفاهیم جدیدی نظیر نوسازی، غربی‌سازی و پیشرفت<sup>۲</sup> مترادف شد، یعنی هنگامی که واژه کشورهای پیشرفته را به کار می‌بردند همه این معانی به ذهن متبادر می‌شد. رسانه‌های جهان این مفاهیم را غایت بشر معرفی کردند و از سال

---

2. progress

۱۹۴۹ به بعد کشورهای جهان خود را بر اساس معیارهای توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی تعریف کردند.

کشورها با پذیرش شاخص‌های توسعه سعی می‌کنند این شاخص‌ها را در خود افزایش دهند. شما در مفهوم توسعه بدون اینکه شاخصی داشته باشید نمی‌توانید به جایی برسید. به همین منظور شاخص‌هایی در این زمینه تعریف شده که براساس آن شاخص‌ها<sup>۳</sup> کشورها را تقسیم‌بندی می‌کنند. مثلاً در سال ۲۰۰۹ ایران بر اساس شاخص توسعه انسانی<sup>۴</sup> در رتبه ۸۸ جهان قرار گرفت.

شاخص‌های بسیار زیادی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی تعریف شده است، اما نکته مهم این است که کشوری با توجه به این شاخص‌ها از توجه به شاخص‌های دیگر باز می‌ماند. مثلاً هنگامی که کشور ایران به دنبال این است که شاخص توسعه انسانی خود را از ۰/۰۰۸ درصد ارتقا دهد و رتبه خود را در این زمینه ارتقا بخشد، از مسائل دیگر بازمی‌ماند، زیرا همه سعی خود را بر این مسئله می‌گذارد که در زمره کشورهای قرار گیرد که شاخص توسعه علوم انسانی بالایی دارند.

وقتی شما می‌خواهید به این شاخص‌ها دست یابید، همه برنامه‌های خود را در این راستا قرار می‌دهید. در نهایت باید گفت که با به وجود آمدن مفهوم توسعه در سال ۱۹۴۹، نیازها و مفاهیم جدیدی در زندگی بشر شکل گرفت. برای اینکه بدانیم مفهوم توسعه چگونه انسان را تعریف کرده، ابتدا باید به این نکته دست یابیم که انسان و نیازهای او را چگونه تعریف کرده است و در مرحله بعد برای پاسخگویی به این نیازها مفهوم توسعه چه راهکارهایی را ارائه می‌دهد.

---

3. index

4. HDA

در این بحث ابتدا انسان، مختصات و نیازهای او تعریف می‌شود و سپس بر اساس آن الگویی ارائه می‌شود. هنگامی که از آن مدل استفاده می‌شود ناخودآگاه تعریفی که از انسان و نیازهای او شده تثبیت می‌شود. مثلاً اگر شما انسان را «انسان اقتصادی»، «حداکثرخواه» و «دارای عقلانیت ابزاری» معرفی کنید، بر این اساس مدلی ارائه می‌دهید و اگر از این مدل استفاده کنید، این مدل تعاریف شما را عمق می‌بخشد. در تعریف توسعه، انسان موجودی حداکثر خواه است. بر اساس این تعریف مفهومی به نام بانک ایجاد می‌شود که انسان‌ها در آن سرمایه‌گذاری می‌کنند و سود بیشتری را به دست می‌آورند و بانکها برای رقابت با هم سودهای بیشتری می‌دهند و در نتیجه به هنگام استفاده از مفهوم توسعه، حداکثرخواهی در انسان‌ها تعمیق می‌شود.

مثلاً هنگامی که شما بانک را از کشورهای اروپایی و آمریکایی وارد کشورهای جهان سوم می‌کنید، این‌گونه نیست که این کشورها از این پدیده استفاده کنند و تأثیری نپذیرند، زیرا این پدیده بر اساس تعریف خاصی از انسان به وجود آمده و استفاده از آن باعث ایجاد مجموعه‌ای از شاخص‌های خاص در انسان‌ها می‌شود؛ در نتیجه تغییرات ارزشی در کشورها به وجود می‌آید و پس از مدتی ارزش‌های آنها دستخوش تغییرات می‌شود. مثلاً در کشور ما طی ۳۰ سال گذشته ارزش‌های جامعه دچار تغییر شده و در مقایسه با گذشته مردم بیشتر به پول اهمیت می‌دهند و به عبارت دیگر، پول پرست شده‌اند.

مفهوم توسعه، مفهوم وسیعی است که همه ابعاد جامعه را دربر می‌گیرد. ممکن است شما از فناوری ساده‌ای نظیر تلفن همراه استفاده کنید، این وسیله تغییر اجتماعی اندکی را در جوامع ایجاد می‌کند، ولی توسعه به دلیل وسیع بودنش تغییرات گسترده‌ای را ایجاد می‌کند. بدین ترتیب، کشورها به همراه توسعه یافتگی دچار تغییر شاخصه‌ها و ویژگی‌ها می‌شوند. مثلاً ژاپن هم اکنون کشوری توسعه یافته است، زیرا

همه تعاریفی که درباره انسان در غرب وجود دارد به این کشور منتقل شده است. خانواده از مفاهیمی است که از سالیان گذشته در کشور ژاپن وجود داشته و این کشور در این زمینه جزو کشورهای پیشرو بوده است، این موضوع در سریال‌های ژاپنی هم به چشم می‌خورد، ولی این کشور هنگامی که توسعه پیدا می‌کند، مختصات توسعه‌یافتگی را نیز می‌پذیرد و انسانی که در مفهوم توسعه تعریف می‌شود انسانی «خمودگرا»ست، به همین دلیل است که بر طبق آمار تا سال ۲۰۲۵، در ژاپن ۵۰ میلیون نفر تنها زندگی می‌کنند.

در کشور ما نیز چنین است، یعنی به همان میزان که به سمت مفهوم توسعه پیش می‌رویم پذیرش ویژگی‌های توسعه نیز بیشتر می‌شود. ایران سال ۱۳۸۹ با ایران سال ۱۳۶۸ که در شروع فرایند توسعه بود، بسیار متفاوت است و شما دیگر آن تفکرات و افراد را در جامعه نمی‌بینید، بنابراین باید قبول کنیم که پذیرفتن الگوهای جدید غربی، باعث به‌وجود آمدن تغییرات گسترده در کشور می‌شود. مفهوم توسعه دارای مجموعه‌ای از ارزش‌های زیربنایی نظیر: فردگرایی، کثرت‌گرایی، انفکاک ساختاری در وظایف و سکولار کردن فرهنگ است. در نتیجه هنگامی که شما الگوهای توسعه را می‌پذیرید، در واقع فردگرایی، تخصصی شدن وظایف و سایر ویژگی‌های توسعه را نیز پذیرفته‌اید. مثلاً هم‌اکنون افرادی را مشاهده می‌کنید که به هنگام بروز مشکلات در جامعه به آن بی‌اعتنا هستند و این نشان از فردگرایی و انفکاک ساختاری در وظایف دارد، این افراد در پاسخ این نکته را بیان می‌کنند که در جامعه همه وظایف تقسیم شده، ولی شما این مفاهیم را در کنار مفاهیمی بومی نظیر امر به معروف قرار دهید؛ در مفهوم امر به معروف گفته می‌شود که افراد در جامعه در قبال یکدیگر مسئول هستند. اگر فردی در جامعه کار اشتباهی کند، شما باید به او تذکر دهید. در نتیجه مفهوم امر به معروف در تضاد با مفهوم فردگرایی است، به همین دلیل در

کشورهای توسعه یافته شاهد صحنه‌هایی هستیم که اگر دو نفر در خیابان به شدت مشغول دعوا باشند، هیچ کس دخالتی نمی‌کند و هر کس تنها به فکر کار خود است. سرمایه‌داری لیبرال که پایه و اساس توسعه است تعاریفی را ارائه می‌دهد که براساس آن انسان، اقتصادی است و بُعد اقتصادی را مهم‌ترین وجه انسان معرفی می‌کند و دومین ویژگی که برای انسان برمی‌شمارد، انسان کنشگر عقلایی است. در واقع مفهوم عقلانیت و عقل در تمدن جدید دوباره تعریف شده است. عقلانیتی که در تمدن جدید مطرح می‌شود عقلانیت ابزاری است، یعنی اگر شما سه گزینه داشته باشید، آن گزینه‌ای را انتخاب می‌کنید که حداکثر سود و منفعت را به شما برساند. کنشگر عقلایی نیز گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که حداکثر نفع شخصی را به وی برساند. در اینجا مفهوم «نفع شخصی» مطرح می‌شود که در واقع اساس مفهوم فردگرایی<sup>5</sup> است و بر همین اساس اصلاً سخنی از منفعت عمومی به میان نمی‌آید و در واقع این عقلانیت محاسبه‌گر است. در این روش شما دقیق محاسبه می‌کنید که چه منفعت‌هایی برای وی دارد.

مطلب مهم دیگری که در توسعه وجود دارد، پیگیری نفع شخصی به هر طریق است که در اینجا اخلاق از اقتصاد جدا می‌شود، یعنی شما برای رسیدن به نفع شخصیتان حتی دروغ هم می‌توانید بگویید، در حالی که عده‌ای برخلاف این مطلب، این موضوع را مطرح می‌کنند که در غرب اسلام نیست، ولی مسلمانی هست، اما در ایران اسلام هست، ولی مسلمانی نیست.

اما علت اینکه در غرب کمتر دروغ می‌گویند این است آنها به تجربه به این نکته رسیده‌اند که با دروغ گفتن ضرر اقتصادی می‌کنند. مثلاً اگر فروشنده‌ای به دروغ بگوید که کالایی دارای کیفیت است، به مرور زمان فروش او پایین می‌آید و افراد

---

5. indivisualism

دچار ضررهای گوناگونی می‌شوند. یکی از مدیران شرکت ایران خودرو بیان می‌کرد نمایندگانی که برای بازدید از کارخانهٔ پژو فرانسه آمده بودند خیلی دروغ می‌گفتند و دلیل آن این بود که در ایران مانند فرانسه برای یک فرد فرانسوی الزامات اجتماعی وجود ندارد که دروغ نگویید.

تاکنون تعاریف متفاوتی از انسان ارائه شده است. «هابز» در تعریف خود می‌گوید «انسان گرگ انسان است» و بر این اساس شما باید قوانین مدنی جامعه را به شدت قوی کنید تا انسان‌ها به یکدیگر تعدی نکنند. در واقع قوانین مدنی موجود در غرب مانند میله‌های موجود در الگوی مولکولی هستند که در الگوی نمایش مولکول‌ها، بین آنها وجود دارد و این تشابه به این علت است که اگر این قوانین مدنی یا میله‌ها وجود نداشته باشد، انسان‌ها به یکدیگر تعارض می‌کنند و قوانین مدنی شکل ظاهری از رعایت قوانین را به وجود می‌آورد که انسان به اصطلاح فکر می‌کند در این جوامع مسلمانی وجود دارد، ولی هنگامی که به عمق مسئله نگاه کنیم متوجه می‌شویم که این رعایت قوانین به علت وجود قوانین شدید مدنی است و اگر این قوانین وجود نداشته باشند، انسان متمدن امروزی ممکن است هر لحظه برای رسیدن به اهداف شخصی خود به دیگران تعرض کند. در واقع چون این امکان وجود ندارد افراد از مالیات فرار نمی‌کنند.

در نهایت تعریفی که از انسان ارائه می‌شود، او را موجودی اقتصادی، کنشگر عقلانی و دارای عقلانیت ابزاری می‌داند که این مسئله نیاز به توضیح بیشتر دارد. این مطالب را می‌توانیم در سه موضوع خلاصه کنیم: اول اینکه طبق تعاریف جدید، بشر از قوانین طبیعی پیروی می‌کند؛ به این معنی که شما می‌توانید رفتار انسان‌ها را پیش‌بینی کنید. با پیشرفت علوم طبیعی در غرب، علوم انسانی هم آنها سعی کرد برای توجیه جامعه از مدل‌های آنها استفاده کند، ولی جامعه بسیار پیچیده‌تر از

اشیاء است و انسان‌ها به دلیل داشتن نیت‌های مختلف در اعمال خود تعریف شدنی نیستند و بر همین اساس روان‌شناسی و جامعه‌شناسی جدید شکل گرفت.

در روان‌شناسی جدید، پائولوف برای نشان دادن مسئله شرطی شدن، آزمایشی را بر روی سگ انجام داد و همین موضوع را به انسان تعمیم داد. او می‌گوید اگر شما در سازمانی به کارمندان حقوق بیشتر دهید، بهتر برای شما کار می‌کنند. اشکال این مطلب که مکتب تفسیری (که پس از مکتب پوزیتیویسم آمد) آن را بیان کرده این است که انسان‌ها در پشت اعمال خود نیت‌هایی دارند و شما نمی‌توانید بر اساس رفتار ظاهری آنها قضاوت کنید. مثلاً دو نفر که با هم در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند ممکن است نیت‌های متفاوتی داشته باشند؛ یکی از آنها کاملاً بر اساس نیت معنوی آمده باشد و دیگری برای مقاصد دیگر به این مراسم رفته باشد.

بنابراین قوانین طبیعی با همه ضعفی که داشتند به انسان تعمیم داده شد و دلیلش این بود که می‌خواستند رفتار انسان را توجیه کنند و چون برای این کار قوانین اجتماعی وجود نداشت، از قوانین طبیعی استفاده کردند و البته بعدها به اشتباه خود پی بردند.

این افراد این نکته را بیان می‌کردند که اگر بر روی حیوانی آزمایشی انجام دهیم، نمونه‌داری را که بر روی حیوان آزمایش کرده‌ایم می‌توانیم برای انسان هم استفاده کنیم. این عمل درباره علوم طبیعی ممکن است صحیح باشد، اما درباره علوم اجتماعی مسلماً نمی‌تواند صحیح باشد و این به دلیل خودآگاه بودن انسان است، زیرا انسان مانند اسب نیست که در مقابل یک محرک پاسخی ساده از خود نشان دهد. در واقع بدین علت قوانین طبیعی درباره انسان استفاده شد که بسیار ساده بودند و همچنین قوانین دیگری در این زمینه وجود نداشت. «آدام اسمیت» در کتاب «ثروت ملل» که در سال ۱۷۷۶ نوشت، این موضوع را به رسمیت شناخت و این نکته را بیان کرد که

انسان‌ها از قوانین اجتماعی پیروی می‌کنند و بر همین اساس ما می‌توانیم بنیان‌های اجتماعی خود را بنا کنیم.

دومین مؤلفه‌ای که بیان شد، موضوع تبعیت رفتار افراد از نفع شخصی بود. «آدام اسمیت» در کتاب «تئوری احساسات اخلاقی» مطرح کرد که انسان‌ها به دلیل حس هم‌دردی با یکدیگر زندگی می‌کنند و به این ترتیب زندگی اجتماعی ادامه پیدا می‌کند. او حفظ نظم اجتماعی را ناشی از حس همدردی انسان‌ها می‌دانست، ولی بعدها در کتاب «ثروت ملل» این نکته را مطرح کرد که انسان‌ها از نفع شخصی خود پیروی می‌کنند و این خودخواهی انسان است که باعث می‌شود انسان‌ها با یکدیگر همکاری کنند.

به علت استفاده از مدل‌های توسعه از سال ۱۳۳۸ به بعد در کشور، بسیاری از ارزش‌های جامعه ما دچار تغییر شد. برای مثال دیگر عنصر «قناعت» را در جامعه به وضوح مشاهده نمی‌کنید، زیرا قناعت در جهان مدرنیته یک ضدارزش است و شما باید مصرف کنید تا اینکه چرخ‌های اقتصادی جامعه به حرکت بیفتند. مثلاً در بحث منفعت شخصی حتی بسیاری از افراد در دوستی‌ها و ارتباطات خود این مسئله را لحاظ می‌کنند. «بتهام» جمله‌ای دارد که پایه و اساس لیبرال دموکراسی است و آن جمله این است که تنها وظیفه ما جستجوی لذت‌هاست و رفتارهای انسان بر این اساس توجیه‌پذیر است.

ما این مؤلفه‌ها را در رفتار تولیدکننده و مصرف‌کننده در جامعه می‌بینیم. تولیدکننده به دنبال به حداکثر رساندن سود خود است و در همین راستا تبلیغات انجام می‌دهد و حتی به شما راست می‌گوید، چون می‌داند که اگر دروغ بگوید شما دیگر از او کالایی را خریداری نمی‌کنید و مصرف‌کننده هم به دنبال حداکثر کیفیت است.



سومین مؤلفه عقلانیت ابزاری بود. انسان‌ها در سراسر زندگی مشغول انتخاب هستند و این انتخاب در همهٔ مراحل زندگی وجود دارد. می‌گویند انسان‌ها برای انتخاب گزینه‌های پیش روی خود، از عقلانیت ابزاری استفاده می‌کنند و هدف حداکثر لذت‌گرایی و رفاه است، در نتیجه انسان مواردی را انتخاب می‌کند که وی را به این هدف برساند. «هابز» جمله‌ای دارد که می‌گوید: «جز ملاحظهٔ منافع شخصی چیز دیگری نمی‌تواند انگیزه رفتار آدمی باشد و حتی اگر عقل و منطق کوتاه‌بینی او را در این اعمال رقابت‌آمیز به وی بنماید و حتی اگر آدمی درک کند که بهترین راه تأمین منافع او همکاری با هم‌نوعانش است، باز هم برای انسان فایده‌ای نخواهد داشت، زیرا عقل انسان در تحلیل نهایی بندهٔ شهوات انسان است و چون عقل آدمی متکی بر شهوات اوست تنها وظیفه‌اش این است که به وسیلهٔ وسایلی که می‌تواند شهوات را ارضاء کند در خدمت انسان قرار گیرد. «هابز» این نکته را بیان می‌کند که انسان عقل خود را برای به حداکثر رسیدن لذت به کار می‌گیرد.

اشکال‌هایی که برای مفهوم توسعه بیان کردیم، در غرب نیز خود را نشان داده است به طوری که در غرب نیز افراد به معنویت‌گرایی رو آورده‌اند و اسلام نیز گسترش پیدا کرده و این بدین دلیل است که انسان‌ها با مراجعه به وجدان خود به این سؤال می‌رسند که آیا همهٔ تعاریفی که هابز از انسان ارائه کرده و یا نیازهایی که برای انسان مطرح نموده صحیح بوده است؟

به همین دلیل ما مشاهده می‌کنیم که گاهی یک انسان غربی با روبه‌رو شدن با بارقهٔ کوچکی از معنویت، دچار تحول عظیمی در زندگی می‌شود، زیرا تمدن جدید به نیازهای این فرد توجه نکرده است.

در نهایت باید گفت که نیازهای انسان بر اساس تعریف از خود انسان تعیین می‌شود. ما می‌توانیم دو نگاه به تعالیم آسمانی داشته باشیم: اولین نگاه، نگاه محدودیت

است. مثلاً درباره احکام دینی که فرد را از خوردن چیزی منع می‌کند و یا خانم‌ها را به داشتن حجاب ملزم می‌کند. در این موارد تعالیم دینی فرد را محدود کرده است و در نگاه دیگر این تعالیم به مثابه راهنما هستند. مثلاً شما هنگامی که وارد پارکی می‌شوید، با نصب تابلویی در نزدیکی شیر آب این نکته به شما تذکر داده می‌شود که این آب غیرآشامیدنی است و شما را آگاه می‌کند، اما هیچ کس به این تابلو به عنوان محدودیت نگاه نمی‌کند، زیرا نگاه فرد به این تابلو به مثابه راهنماست. اگر کسی به این تابلو با نگاه محدودیت بنگرد، تابلو را از جا می‌کند و از آب استفاده می‌کند.

تعالیم آسمانی در حکم راهنما هستند و دین به انسان این نکته را بیان می‌کند که ای انسان اگر می‌خواهی در این دنیا خوب زندگی کنی باید نیازهای معنوی خود را در نظر بگیری، در حالی که در دوره رنسانس با نگاه محدودیت به دین نگرستند و گفتند که انسان می‌تواند بدون در نظر گرفتن تعالیم آسمانی با عقل به مسیر خویش ادامه دهد و به سعادت برسد.

در واقع کنار گذاشتن دین به معنای رهایی از محدودیت تلقی شد، در حالی که در این مدت که انسان متمدن دین را کنار گذاشت مدام مشغول آزمون و خطا بود، به همین دلیل چیزی جز انسان افسرده در جهان جدید به وجود نیامد. علت این امر که گاهی اوقات، عده‌ای آرزو می‌کنند در روستایی زندگی کنند که هیچ وسایل فناوری نباشد همین است که توسعه امروزی در مسیر غلطی حرکت کرده است. در حالی که اگر فردی توسعه معنوی پیدا کند هیچ گاه آرزو نمی‌کند به زمانی برگردد که این توسعه معنوی برای وی حاصل نشده باشد و این نشان دهنده پیشرفت واقعی است.

علت بازگشت دنیای مدرن امروز به علوم گذشته نظیر طب سنتی این است که مسیر توسعه طی شده نادرست بوده و حتی انسان امروزی در مقایسه با انسان سال‌های پیش کمتر به هم‌نوعان خود علاقه دارد، و کیفیت زندگی اجتماعی او کمتر

است، زیرا شما برای رسیدن به زندگی بهتر از علم و دانش استفاده می‌کنید، در نتیجه اگر این علم ایراد داشته باشد، محصول آن یعنی زندگی اجتماعی نیز دچار نقصان می‌شود.

وقتی می‌بینیم انسان امروزی در پی این است که به زمانی برگردد که فناوری‌های امروزی در آن نباشد و فشار روانی روزمره نداشته باشد، به این نتیجه می‌رسیم علمی که انسان بدان دست یافته در مسیر انحرافی پیشرفت کرده و علت نقص علوم امروزی این است که به جای اینکه به تعالیم آسمانی به مثابه راهنما بنگرد، از زاویه محدودیت به آنها نگاه کرده است.

با توجه به تعاریفی که درباره انسان وجود دارد، انسان امروزی احساس می‌کند که به سعادت نرسیده، در حالی که هدف همه عالمان و فیلسوفان به سعادت رسیدن انسان بوده است و اگر در این مسیر موفق نشده به دلیل کنار گذاشتن تعالیم آسمانی است. طی پانصد سال گذشته، انسان پیوسته در حال آزمون و خطا بوده است و پس از سال‌های متمادی به این نتیجه رسیده که باید به معنویات توجه کند.

فرض کنید اگر در این پانصد سال تعریف صحیحی از انسان ارائه می‌شد، بشر امروز در چه وضعیتی داشت. در طول این سال‌ها انسان به صورت موجودی کاملاً اقتصادی که به هیچ معنویتی احتیاج ندارد معرفی شده و علم و فناوری هم در این مسیر رشد کرده و علم تنها به فکر تمتع بیشتر مادی انسان بوده است و البته در طول این سال‌ها بشر زحمات فراوان متحمل شده است. امروزه بشر از عقلانیتی استفاده می‌کند که به معنای کنار گذاشتن معنویت و استفاده از عقل خویش برای رسیدن به بهشت دنیوی است؛ عقلانیتی که دچار کاستی‌های فراوانی است و نمی‌تواند همه ابعاد زندگی فرد را پوشش دهد و تنها به دنبال سود شخصی افراد است و این ناشی از تعریف غلط از انسان است.

اکنون به بیان این مطلب می‌پردازیم که عقلانیت ابزاری این سال‌ها چگونه مسیر تحول را طی کرده که اکنون به این نتیجه رسیده است که برای شاخص، توسعه انسانی را ارائه کند.

اولین مکتب در بحث توسعه، تئوری توسعه‌های اقتصادی بود. توسعه اقتصادی مهم‌ترین وظایف دولت‌ها معرفی شد. هدف اصلی کشور در مرحله اول را رشد بیان کردند نه توزیع عادلانه؛ و نظریه‌ای تحت عنوان «نشت به پایین» ارائه دادند. در این نظریه این مطلب مطرح شد که وقتی ثروت سرمایه‌داران افزوده شود باعث می‌شود که سرمایه‌داران سرمایه خود را برای ایجاد زیرساخت‌ها و تولید در کشور مصرف کنند، در نتیجه این عمل باعث ایجاد اشتغال در جامعه می‌شود و افراد جامعه نیز از این موهبت استفاده می‌کنند و بدین ترتیب عدالت در جامعه شکل می‌گیرد. بنابراین هدف اصلی، رشد و توسعه اقتصادی بود که عدالت نیز ناخودآگاه به دنبال توسعه اقتصادی ایجاد می‌شد.

زمانی که پس از ده سال این مدل در کشورهای مختلف اجرا شد، بسیار از کشورها ناامید شدند و اختلاف طبقاتی بین فقیر و غنی بیشتر شد. مثلاً کشور برزیل در سال ۱۹۷۰ در حال پیشرفت و توسعه بود. رئیس‌جمهور برزیل در این سال جمله‌ای بیان می‌کرد و می‌گفت: «کشور برزیل در حال پیشرفت است، ولی برزیلی‌ها پیشرفت نمی‌کنند». این جمله بیانگر این مطلب است که اگرچه تولید ناخالص ملی و GDP برزیل در این سال طبق آمارها افزایش یافته، ولی عدّه زیادی از مردم برزیل وضعیت خوبی ندارند و تنها تعداد اندکی به ثروتشان افزوده شده. به همین دلیل نظریه‌پردازان به این فکر افتادند که عدالت اجتماعی ایجاد کنند، ولی در این کار موفق نبودند.

علت اصلی شکست این بود که در این نظام، انسان به مثابه موجودی حداکثرخواه، منفعت‌خواه و فردگرا معرفی شده بود. بنابراین در این نظام ما هرگز شاهد این موضوع نخواهیم بود که یک سرمایه‌دار به فکر منفعت عمومی باشد. سرمایه‌داران به فکر سود شخصی خود هستند، مگر اینکه فردی بر اثر باورهای خودش به دنبال کمک به فقیران باشد، در غیر این صورت از سیستم انتظار چنین عملی نمی‌رود. بعد از دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی وضعیتی به وجود آمد که در جامعه عدالت وجود نداشت و طبیعت به سرعت در حال نابودی بود. توسعه در این سال‌ها بر اساس دو نیروی محرکه انسان و مادیات بود. منابع انسانی رو به کاهش و عواطف انسانی در حال نابودی بود.

در مکاتب توسعه این مطلب بیان می‌شود که شما به چه منظور به فردی کمک می‌کنید، آیا این کمک سودی برای شما دارد؟ بعد از این‌گونه مباحث، مسئله توسعه رشد‌محور بیان شد، یعنی همراه با توسعه اقتصادی، عدالت نیز ایجاد شود. ولی با توجه به ابزاری نظیر عقلانیت ابزاری و دوری از تعالیم آسمانی هرگز به این هدف دست نیافتند. حتی اگر سرمایه‌دار آمریکایی به دنبال این مسئله باشد که فقر افزایش نیابد، ولی با توجه به ابزاری که استفاده می‌کند این اتفاق می‌افتد. سپس بحث توسعه رشد‌محور و توسعه پایدار مطرح شد.

این مطلب بیان شد که انسان همراه توسعه، طبیعت را نابود می‌کند و روز به روز جنگل‌ها و مراتع فراوانی را از بین می‌برد. از سوی دیگر، مطلب دیگری با نام «عدالت بین‌نسلی» مطرح شد که بر اساس آن انسان حق ندارد همه منابع طبیعی را خود مصرف کند، بلکه نسل‌های آینده هم حق استفاده از این منابع را دارند، ولی وقتی شما علم ناقص دارید، از این علم، فناوری مخرب به وجود می‌آید، زیرا این علم هم بر عقل ناقص انسان استوار است. بنابراین، این تئوری‌ها نیز نتیجه بخش نبود. در

آخرین مدل‌های توسعه، بحث توسعه انسانی مطرح می‌شود که هم اکنون در آن قرار داریم. در این مبحث کمتر درباره انسان بحث می‌شود. توسعه انسانی<sup>6</sup> این نکته را مطرح می‌کند که ما به دنبال ارتقای کیفیت زندگی هستیم و در این مسیر سه مؤلفه را بیان می‌کند.

در تئوری‌های قبلی شاخصه‌هایی نظیر شاخص درآمد سرانه، شاخص برابری قدرت خرید، شاخص درآمد پایدار را مطرح کردند و در حال حاضر شاخص توسعه انسانی مطرح است. شاخص توسعه انسانی دو مسئله را بر موضوع اقتصاد می‌افزاید:

۱. طول عمر (امید به زندگی)، یعنی شانس افراد برای زندگی در جامعه چند سال است، که این رقم در ایران ۷۲ سال است؛
۲. تعداد افرادی که در جامعه سواد دارند؛
۳. استانداردهای زندگی که شامل درآمد سرانه، نرخ فقر و... است.

سه مؤلفه بالا از شاخص‌هایی هستند که در شاخص توسعه انسانی مطرح است. شاخص توسعه انسانی آخرین الگوی توسعه است که تاکنون ارائه شده و آخرین راه‌حلی است که بشر تا امروز برای حل مشکلات خود یافته است. اکنون پرسش‌هایی مطرح می‌شود از جمله اینکه آیا شاخص توسعه انسانی می‌تواند کاستی‌های مدل‌های قبلی را حل کند و دوم اینکه آیا اصلاً شاخص توسعه انسانی شاخص کاملی است و سوم اینکه آیا ما می‌توانیم مطالب جدیدی را به وسیله این شاخص برای دنیای امروز عرضه کنیم.

در پاسخ به پرسش اول باید بگوییم که جواب منفی است، زیرا شاخص توسعه انسانی در امتداد سایر مدل‌های توسعه است و از طرف دیگر، تعریف شاخص توسعه انسانی از انسان و نیازهای انسان تغییر نکرده است. در اینجا نیز همان نگاه تک‌بعدی

---

6. human development

وجود دارد و علمی هم که در این مسیر استفاده می‌شود همان علم قبلی است. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که شاخص توسعه انسانی ما را به هدف می‌رساند. در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که دانشمندان زیادی مثل «واگولین»، «کامیم»، «داسکوپتا»، «ویل»، «ساگروهیکس» افرادی بودند که گفته‌اند شاخص توسعه انسانی شاخص کاملی نیست. اگر ما انسان را دارای دو بعد مادی و معنوی بدانیم، شاخص توسعه انسانی زیرمجموعه بعد مادی است. دانشمندان می‌گویند سه مؤلفه شاخص توسعه انسانی کامل نیست و باید به شاخصه‌های دیگری نظیر شرایط کار، شرایط فراغت و شرایط زیست‌محیطی نیز توجه کرد و به عبارت دیگر، شاخص توسعه انسانی به مثابه آخرین الگوی توسعه انسانی نگاه کاملی به انسان ندارد.

در حال حاضر می‌توان دو نگاه به این مسئله داشت: در نگاه اول الگوهای توسعه را نفی کنیم و اصلاً به آنها توجه نکنیم. در نگاه دوم می‌توانیم با استفاده از تعالیم آسمانی که به ما رسیده بگوییم که انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است و باید به این دو بعد توجه و تعاریف موجود از انسان و نیازهای او را بازتعریف کرد، در نهایت دانشی را تولید کنیم که مبتنی بر دو پایه عقل ارزش‌گرا (در غرب هم این بحث تحت عنوان عقل جوهری وجود دارد) و تعالیم آسمانی به مثابه راهنما باشد.

تعالیم آسمانی در دوره‌های مختلف راهنمای علوم بشری بوده‌اند. مثلاً «انیشستین» در نامه‌ای که به «آیت‌الله بروجردی» نوشته بیان کرده که این قوانین فیزیک را در روایتی از پیامبر (ص) مشاهده کرده، امروزه نیز ما شاهدیم که گرایش مردم به طب سنتی افزایش یافته است، در حالی که بشر جدید همه این تعالیم را کنار گذاشت و بر این نکته تأکید کرد که خود فرضیه می‌سازد و با آزمون و خطا به درستی آن پی می‌برد و از آن استفاده می‌کند. در نتیجه ما می‌توانیم با تکیه بر عقلی که بر پایه شهوات انسانی نیست و با راهنمایی تعالیم آسمانی، الگویی را ارائه کنیم. زمانی که این الگو در جهان

ارائه شود بشر جدید مشاهده می‌کند که این الگو می‌تواند همه ابعاد زندگی او را دربرگیرد. برای نمونه بسیاری از افرادی که مسلمان شده‌اند بر اساس شنیدن آیه و یا روایتی به اسلام گرویده‌اند، حال اگر ما الگوی اجتماعی را بر اساس مفاهیم اسلامی ارائه دهیم، با استقبال مردم دنیای امروز روبه‌رو می‌شویم، زیرا در این الگو، به صورت متعادل، به نیازهای مادی و معنوی پاسخ داده‌ایم. در این صورت است که ما می‌توانیم در جهان مشارکت داشته باشیم.

- سؤال: اگر روزی فردی نظریه‌های «انیشیتین» را رد کند، این موضوع چگونه با تعالیم آسمانی سازگار است؟

- پاسخ: در این مسیر ممکن است «انیشیتین» اشتباه کرده باشد، زیرا او هم آدم است و از طرف دیگر، از یک مفهوم واحد برداشت‌های متفاوتی وجود دارد و من این مطلب را برای مثال بیان کردم.

- سؤال: به نظر می‌رسد شکافی بین علوم تجربی جدید و تعالیم آسمانی وجود دارد. مثلاً اگر در حال حاضر این مطلب را بیان می‌کنیم که امام صادق (ع) شیمی را به شاگردان خود آموزش داده‌اند، نمی‌دانیم که ایشان چه نوع از شیمی را به شاگردان خود تدریس کرده‌اند، که البته به نظر من با علم شیمی امروز بسیار متفاوت است.

پاسخ: علم جدید بسیار متفاوت است. ما دو نوع علم داریم: در معنای اول علم در مقابل جهل قرار می‌گیرد و در معنای دوم علم به معنای دانش<sup>7</sup> است و علمی که هم اکنون وجود دارد از این مقوله است.

- سؤال: امروزه بشر با توجه به اینکه استفاده از انرژی‌های فسیلی دارای آلودگی‌های زیادی است به انرژی‌های دیگر نظیر انرژی هسته‌ای روی آورده، در حالی که این انرژی‌ها نیز مشکلات خاص خود را دارند. با توجه به اینکه ما کشوری

---

7. science



اسلامی هستیم تا کجا تحت عناوینی نظیر مصلحت و بازدارندگی می‌توانیم از انرژی‌هایی نظیر انرژی هسته‌ای استفاده کنیم؟ و تا کجا نیت‌های اخلاقی را باید رعایت کرد و آیا اگر ما روزی ابرقدرت شویم می‌توانیم در این مسیر گام برداریم؟

- پاسخ: در سالیان گذشته از الگوی توسعه غربی استفاده کرده‌ایم، زیرا الگویی غیر از آن در اختیار نداشتیم. به هنگام نوشتن الگوی اول توسعه سعی کرده‌ایم با اصلاحاتی که در الگوهای غربی می‌دهیم از آنها استفاده کنیم. مثلاً مجموعه‌ای از شاخص‌های فرهنگی نظیر افزایش تعداد مساجد را در این الگوها قرار می‌دهیم، ولی پایه و اساس الگو همان الگوهای غربی است و مشاهده می‌کنیم که در برهه‌ای از زمان هدف اصلی کشور، توسعه اقتصادی بیان می‌شود و استفاده از این الگوها باعث انتقال مجموعه‌ای از مفاهیم به داخل کشور می‌شود، در نتیجه با استفاده از ابزار غلط به سمت اشتباه حرکت کرده‌ایم. اگر ایران بر انرژی هسته‌ای پافشاری می‌کند، هدفش انرژی هسته‌ای نیست، بلکه زمینه دستیابی به اهداف دیگر است.

- سؤال: هنگامی که مدرنیته را نقد می‌کنیم ذهن مخاطب به این سمت بازمی‌گردد که باید به گذشته و سنت برگردد، در حالی که می‌دانیم انسان به گذشته بازمی‌گردد و پیوسته به سمت جلو حرکت می‌کند و از سوی دیگر، انسان بین فرار از آینده و بازگشت به گذشته مردد است. به نظر شما معیار سنجش سنت و مدرنیته چیست؟

- پاسخ: در ابتدا باید از خود پرسیم که دین اسلام که آخرین دین آسمانی است برای چه هدفی آمده است؟ پاسخ این است که دین اسلام برای تربیت افراد تا روز قیامت آمده است، بنابراین دین بر طبق گفته قرآن کریم همه نیازهای بشر را برآورده می‌کند. از این رو، نباید به سنت<sup>۸</sup> به معنای غربی برگردیم که البته این با معنای سنن النبی متفاوت است. در نتیجه به علت اینکه هدف دین تربیت بشر است، انسان

---

8. traditional

جدید باید تربیت یافته تر از انسان گذشته باشد. یکی از استادان می گفت: «گاهی اوقات برخی از سنت‌ها کاملاً ضدارزش هستند. مثلاً شما روستایی را فرض کنید که طی سال‌ها در آن باج دادن به کدخدا به سنت تبدیل شده است. بنابراین همیشه سنت موافق با ارزش‌ها نیست.» در نهایت بشر باید به سمت جلو پیش برود و اگر بخواهد از این حرکت به سمت جلو حرکت کند و در این مسیر از گذشته پشیمان نشود، باید از علم بهره بگیرد تا کاملاً بر همه جوانب تسلط داشته باشد و بتواند بدین وسیله آینده‌ای را که برای خود و بشر ترسیم می‌کند آینده‌ای بهتری از زمان حال باشد.

بنابراین به نظر من انسان نه باید به گذشته بازگردد و نه به آینده توجه کند، بلکه باید در محیطی پرورش پیدا کند که از وحی ارتزاق می‌کند. و علت اینکه از واژه «کتاب» به جای «محیط» استفاده نکردم این است که ما در محیط زندگی می‌کنیم. ما از شهر استفاده می‌کنیم، از اتوبان استفاده می‌کنیم و همه این ابزار بر انسان تأثیر می‌گذارد، بنابراین انسان باید در محیطی زندگی کند که علم و فناوری آن بر اساس عقلی باشد که وحی را در بر بگیرد.

در حقیقت ما به دنبال انسان تربیت یافته هستیم که بسیار بالاتر از انسان سنتی<sup>۹</sup> -

به معنای غربی - و بسیار متفاوت از انسان مدرن امروزی است.

---

9. tradition

## ارائه الگوی توسعه فرهنگ‌مدار

دکتر مجید مختاریان پور

در نشست اول، درباره‌ی ساز و کار تأثیرگذاری علوم و فناوری‌های جدید بر فرهنگ و چگونگی تغییرات ارزشی در اثر ورود این فناوری‌ها به کشور، سخن گفتیم. در نشست دوم، الگوهای موجود توسعه را برشمردیم و مبانی، مؤلفه‌ها و ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار دادیم. در این نشست، می‌خواهیم ایجابی سخن بگوییم، یعنی چه باید کرد؟ در این زمینه الگویی را با عنوان الگوی تعالی مورد بحث قرار می‌دهیم که به نظر می‌رسد می‌توان از آن، به عنوان الگوی بومی توسعه کشور استفاده کرد.

مباحث را در ۶ بخش ارائه می‌دهم: در بخش اول، مبانی توسعه را بر می‌شماریم و سپس به این مسئله می‌پردازیم که چرا این الگوی توسعه باید تحول پیدا کند و به تعالی تبدیل شود. در بخش سوم، تعریفی از الگوی تعالی ارائه می‌کنیم و در بخش چهارم، پیشرفت و عدالت را در این الگوی تعالی بررسی می‌کنیم. چرا که دهه چهارم انقلاب اسلامی، به تعبیر مقام معظم رهبری، دهه پیشرفت و عدالت است و باید دید در الگوی تعالی یا الگوی توسعه بومی، پیشرفت و عدالت چه جایگاهی دارد و در نهایت، مؤلفه‌های الگوی تعالی را بر می‌شماریم.

همان گونه که در جلسات گذشته گفتیم، پس از رنسانس، انسان به یک تحول اجتماعی با عنوان تجدد و مدرنیته دست زد. این مدرنیته بر مبنای انسان شکل گرفت، یعنی اومانیسم یکی از محورهای اصلی آن است؛ به یک معنا،

اومانیسم نتیجه و پیامد رنسانس بود. ممکن است انسان‌مداری یا اومانیسم ما را فریب دهد و بپرسیم مگر خدا انسان را خلیفه الله خطاب نکرده است. باید دانست این تحول، بر پایه لایه‌های عمیق وجودی انسان شکل نگرفت؛ بلکه بر پایه لایه‌های سطحی و تربیت‌گریزی و حسی انسان استوار گردید و هدف انسان، تمتع مادی و شناخت محسوسات تعریف شد. توسعه یا پیشرفت اومانستی، در واقع ارضای متنوع‌تر و توسعه یافته‌تر امیال حسی و غریزی است و ما در مدرنیته، هدفی بالاتر از این را نمی‌بینیم.

پرسش اساسی این است که آیا انسان، یک ساحت معنوی و وجود ملکوتی ندارد؟ هدف انسان، تقرب به خداوند است یا تمتع مادی از حیات محدود دنیوی؟ بدون تردید ساحت ملکوتی و معنوی انسان بر نیازهای مادی و غریزی او ارجحیت دارد و اساساً وقتی از انسانیت صحبت می‌کنیم، مطابق بیان شهید مطهری، ساحت‌های معنوی انسان را مد نظر قرار می‌دهیم؛ ساحت‌های مادی و نفسانی که در همه حیوانات وجود دارد. خداوند در توصیف خلقت انسان، از تعبیر «فتبارک الله احسن الخالقین» استفاده می‌کند؛ یعنی انسان چیزی فراتر از بقیه موجودات دارد. بنابراین انسان، یک ساحت ملکوتی دارد و می‌تواند آن را برخلاف فرشتگان تکامل بدهد. اگر این توجه به ساحت ملکوتی و ابعاد معنوی وجود انسان نباشد، حتی حیات دنیوی انسان نیز با توجه به هدف خداوند از خلقت انسان، به سامان نخواهد بود و انسان نمی‌تواند به آن اهداف دنیوی که برای خود تعریف می‌کند، نیز برسد.

براساس تعریف اومانیسم، هدف زندگی، یعنی رساندن بشر به حداکثر لذت مادی و بالابردن تمتع حیوانی. اومانیسم بر مبنای این تعریف، معادلات اجتماعی و کاربردی مطلوب خود را ترسیم کرد و علوم تجربی و مادی در خدمت ارضای

نیازهای مادی را گسترش داد. علوم و دانش‌هایی که به وجوه ساحت معنوی انسان توجه می‌کنند، هیچ جایی در مغرب زمین ندارند. برای مثال، توجه به تکنولوژی ارتباطات، به مراتب از توجه به علوم‌ی مانند اخلاق و انسان‌شناسی بیشتر و گسترده‌تر است. در توسعه علوم، به وجه تکنولوژیک بودن علوم توجه بیشتری می‌شود تا به ابعاد اخلاقی توسعه. بر اثر تبلیغات گسترده غربی‌ها، واژه‌ها معنای جدیدی پیدا کردند تا آنجا که وقتی از پیشرفت سخن می‌گوییم، به ذهن هیچ‌کس وجوه معنوی متبادر نمی‌شود.

تمدن مدرن و الگوی تعالی، از سه حیث قابل مقایسه هستند:

- نگاه به انسان و نیازهایش
- نگاه به هدف به وجود آمدن انسان
- وسیله دستیابی به هدف

اولین و بزرگترین نیاز انسان در عصر جدید، نیاز اقتصادی است. در دنیای مدرن، انسان یک کنشگر عقلانی است که بر مبنای عقلانیت ابزاری به دنبال تمتع حداکثری از نیازهای مادی به هر کاری دست می‌زند. در چنین تفکری شهادت معنایی ندارد، چون شهادت، بهره‌وری مادی شما را به صفر می‌رساند. ممکن است کسی ادعا کند که در غرب، نمونه‌های مخالف نیز وجود دارد. اما بحث ما این است که مدرنیته، یک نظام می‌سازد که شبکه روابط را کنترل و هدایت می‌کند؛ حالا ممکن است یک نفر از این شبکه روابط خارج شده و رفتار دیگری از خود بروز دهد.

ویژگی دیگر این نظام، جدا بودن اخلاق از اقتصاد است. انسان محاسبه‌گری که به دنبال حداکثر کردن نفع مادی خود است، دیگر به مقدمات و وسایل

توجهی ندارد، حتی ممکن است اخلاقیات را هم زیر پا بگذارد. برای مثال، در یک برهه زمانی، منافع ملی و مادی آمریکا ایجاب می‌کند به افغانستان حمله نکند، و در زمانی دیگر، حمله به افغانستان را یک فعل اخلاقی محسوب می‌کند. چون بالاخره هر فردی به دنبال توجیه رفتارهای خود است. هیچ فرد و جامعه‌ای نمی‌گوید من غیر اخلاقی هستم؛ بلکه اخلاق را به صورت نسبی تعریف می‌کند تا هر اقدام مطابق با منافع و درخواست‌های او، فعل اخلاقی و هر اقدام مخالف منافع او، غیر اخلاقی محسوب شود. یعنی اخلاق را به تبع نفع شخصی تعریف می‌کند و می‌گوید هر کاری که برای من نفع دارد، آن کار اخلاقی است.

مدرنیته، انسان را یک موجود تک بعدی تعریف می‌کند و حیات انسان را به مفهوم مصرف محدود می‌سازد. انسان مدرن می‌خواهد بیشترین تمتع و بالتبع بیشترین مصرف را از ابعاد مختلف داشته باشد. مدرنیته، سلامت را توازن مادی تعریف می‌کند، در حالی که سلامتی مورد نظر اخلاق، به ابعاد معنوی و اخلاقی بیمار نیز توجه دارد. عصر جدید، کمال را انسجام شدید و متوازن مادی می‌داند، برای مثال بیل گیتس به کمال رسیده، چون ثروتمندترین فرد دنیاست. اینجا دیگر ثروت معنوی هیچ ارزشی ندارد. تمدن غرب، رشد را افزایش بهره‌مندی مادی تعریف می‌کنند و سعادت را رسیدن به حداکثر بهره‌مندی مادی می‌دانند. یعنی حیات انسان، محدود به دنیا می‌شود. این نیازهای دنیا، همان لهُو و لعب است که در قرآن بسیار مذمت شده است.

نظرات دنتان، مبنای مکتب لیبرال سرمایه‌داری است. دنتان می‌گوید: «ما فقط یک وظیفه داریم و آن جست و جوی بالاترین لذت ممکن است و آن رفتار انسان صحیح است که بیشترین لذت را به او می‌بخشد.» یا هابز بر این باور است: «تنها وظیفه عقل انسان، این است که عواملی که می‌توانند شهوات انسان را تأمین

کنند، در خدمت او قرار دهد.» در نتیجه هدفی که برای انسان تعریف می‌شود، یک هدف کاملاً مادی است. برای مثال، در اقتصاد خرد می‌گویند چه کنیم که مطلوبیت مصرف‌کننده بالا رود و یا مطلوبیت نهایی رشد کند.

بشر بعد از رنسانس برای رسیدن به این هدف سه وسیله شناسایی می‌کند: در مرحله اول آموزه‌های وحیانی هدایتگر بشر را کنار می‌گذارد. حتی در کشور ما نیز این نگاه هم اکنون وجود دارد. برای مثال، برخی در پی آن هستند که محدودیت‌های اسلام را در بانکداری به نوعی حل کنند. در حالی که آن خطوط، راهنماست و در جهت این طراحی شده که کل سیستم اقتصادی سامان گیرد. شهید صدر که کتاب بانکداری بدون ربا را می‌نویسد، نمی‌گوید بانک اسلامی؛ بلکه می‌گوید بانکی که در آن ربا نباشد.

گفتیم انسان با دو وسیله به حقیقت جهان دست پیدا می‌کند: یکی آموزه‌های وحیانی است که رنسانس آن را کنار گذاشت. اما مدرنیته با عقل چه می‌کند؟ عقلی که مدرنیته تعریف می‌کند، یک عقل ابزاری جزئی‌نگر محاسبه‌گر است. این عقل نیز کامل نیست. این عقل حتی از عقل آخور مطابق تعریف مولوی پست‌تر و دون‌مایه‌تر است. بنابراین هر الگوی پیشرفت و توسعه‌ای که از این عقل منبعث شود، ناقص و گمراه‌کننده است.

چرا باید این الگوی توسعه تحول پیدا کند؟ آیا این حرف ماست؟ آیا ما به این نتیجه رسیدیم که الگوی توسعه، الگوی ناقصی است و نمی‌تواند ما را به سرانجام و آن هدف و آرمان‌های بشر برساند؟ برای پاسخگویی به این سؤالات باید مباحثی را مطرح کرد تا ضرورت جایگزینی الگوی تعالی به جای الگوی توسعه درک شود.

سیر تحولات توسعه، ۶۰ سال پس از مطرح شدن این مفهوم در سال ۱۹۴۹ از زبان ترومن آمریکایی فراز و نشیب بسیار داشته است. در ابتدا، این تحولات جنبه اقتصادی داشت و در ادامه رشدنگر شد و پس از آن، روی طبیعت و حفظ و حراست از آن متمرکز گردید.

آخرین الگو و مدل توسعه، توسعه انسانی یا human development است که مؤلفه‌ها و شاخص‌های مهمی دارد. سؤال اساسی ما این است که آیا این مدل نهایی، همان تئوری پایان تاریخ مورد نظر فوکویاما است؟ آیا انسان به آن نسخه و مانیفست عمومی برای همه جهان دست پیدا کرده است یا خیر؟ انسان جدید می‌تواند ادعا کند که به آن نسخه نهایی دست یافته و اکنون می‌تواند همه دنیا را به پیروی از این نسخه نهایی دعوت بکند. اما در واقع، اتفاقی که رخ داده این است که انسان مدرن بدون اینکه به نسخه نهایی دست پیدا کرده باشد، همه دنیا را به آن مدل و الگو دعوت کرده و از این جهت است که همه کشورها برای توسعه‌یافتگی دست و پا می‌زنند.

انسان مدرن همه را با معیار توسعه‌یافتگی محک می‌زند. اما وجود بحران‌های مختلف در غرب نشان می‌دهد این نسخه و الگو، نسخه نهایی نیست. چرا که در چارچوب مفهومی تمدن مدرن، تعریف انسان، تعریف صحیح و درستی نبوده و به همه ابعاد وجودی انسان توجه نشده؛ فلذا علم و دانش تولیدی انسان و وسیله دست‌یابی انسان به آن هدف نیز کامل نبوده است. در نتیجه انسان به هدف خود نرسیده و همین موضوع، بحران‌های عظیم اجتماعی، اقتصادی، روانی و زیست محیطی مختلفی را در دنیا پدید آورده است.

برخی قرن بیست و یکم را قرن افسرگی نامیده‌اند؛ چرا که انسان‌ها به شدت به لحاظ روحی تحت فشار هستند و استرس زیادی به آنها وارد می‌شود. اساساً



استرس یکی از شاخصه‌های زندگی مدرن است. یا بحران‌های زیست محیطی بسیاری که آسیب‌ها و خسارات بسیاری به بار می‌آورد. در هر مایل مکعب آب اقیانوس‌های دنیا نزدیک به ۴۲۰۰ قطعه پلاستیک و زباله‌های شیمیایی وجود دارد. یا فاجعه تخریب لایه اوزن را در نظر بگیرید.

ظهور بحران‌های اجتماعی، اقتصادی، روانی و زیست محیطی در دنیای امروز، برخی از متفکران و تحلیل‌گران توسعه را به ریشه‌یابی این بحران‌ها واداشته و موجب پیدایش نظریات تازه‌ای در باب ضرورت ایجاد تغییرات سریع در ساختار و زیربنای فکری و ایدئولوژی تمدن و توسعه غربی و همچنین تحول بنیادی در سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با آن گردیده است. **کاپرا** معتقد است این بحران‌ها باعث شده است ما در الگوی توسعه بازننگری کنیم. **یا هنری چالرز** در کتاب **عصر تضاد و تناقض** می‌گوید بالاخره باید آن چیزی که دانشمندان آن را نظریه جامع نامیده‌اند، ابداع نمود. همچنان که **استفان هاوکینز**، فیزیکدان کمبریج از روی طعنه می‌گوید با استفاده از نظریه جامع خواهیم توانست مقصود و منظور خدا را از خلقت بشر بدانیم. اینکه اصلاً چرا خدا مارا خلق کرد؟ هاوکینز تصریح می‌کند ما قطعاً به شیوه نوینی برای حل مسائل امروز و آینده‌های دور و نزدیک خود نیاز داریم.

این پژوهشگران و اندیشمندان معتقدند باید در اساس تفکر و دیدگاهمان بازننگری کنیم. یعنی به این نتیجه رسیده‌اند که وجود انسان به جز بعد مادی، ابعاد دیگری هم دارد. به تعبیر دیگر، جهان با همه پیشرفت‌های تکنولوژیک و مغرورانه‌اش دچار یک خلأ معرفتی شده که بالاخره انسان چگونه باید در این دنیا زندگی کند. حتی با نگاه دینی هم حیات دنیوی اهمیت دارد و این دنیا، مقدمه‌ای

است برای حیات اخروی. کسی می‌تواند در آخرت به خوبی زندگی کند که در این دنیا، بر مبنای فطرت خویش با جهان ارتباط برقرار کند.

ما مدعی هستیم تنها در صورتی می‌توانیم به این نظریه‌ی جامع دست پیدا بکنیم و الگوی توسعه‌ی موجود را اصلاح کنیم و الگوی جدیدی ارائه بدهیم که در تعریف انسان، هدف خلقت او، ابعاد و وجوه او بازنگری کنیم.

به نظر می‌رسد الگوی تعالی می‌تواند جایگزین الگوی توسعه یا development بشود که امروز در دنیا مطرح است و همه‌ی کشورها در راستای نیل بدان تلاش و حرکت می‌کنند. چرا که حتی آخرین نسخه‌های توسعه‌ی غربی که امروز توسعه‌ی انسانی نام گرفته و مدعی است به ابعاد مختلف زندگی بشر توجه کرده، مورد تردید و نقد بسیاری از اندیشمندان غربی در رشته‌های مختلف است.

الگوی تعالی چه تعریفی دارد؟ الگوی تعالی، الگویی است که با مد نظر قرار دادن هدف خلقت انسان و با بازتعریف انسان و نیازهای او تلاش می‌کند انسان را به شکوفایی حداکثری تمامی استعدادهایش، اعم از مادی و معنوی برساند. در واقع در الگوی تعالی، به ابعاد مادی توجه می‌شود، اما اصالت و اولویت با روح اوست. پس توجه به نیازهای مادی، یک توجه تبعی و عرضی است.

انسان برای تعالی روحی و تکامل معنوی چه نیازهای مادی دارد؟ آن نیازهای مادی باید به صورت کامل برآورده شود تا موانع تعالی و تکامل انسان برطرف شود. با این نگاه، اگر می‌گوییم فقر باید برطرف بشود، از این جهت است که فرد فقیر دیگر نمی‌تواند تکامل روحی و معنوی داشته باشد؛ از بین بردن فقر برای ثروتمند شدن فرد و حداکثر کردن تمتع و بهره‌مندی مادی او نیست.

انسان آمده تا در این دنیا تکامل پیدا بکند. هیچ عقل سلیمی نمی‌گوید اگر ثروت فردی که در حال مرگ است، یک میلیارد برابر ثروتش به هنگام تولدش باشد، این فرد تکامل یافته است. می‌گوییم به لحاظ مادی ثروتمندتر است. هدف از الگوی تعالی، تکامل متعادل انسان در همه‌ی ابعاد است. یکی از ایرادات الگوی توسعه‌ی غرب این است که به یک بعدو یا به ابعاد ناقصی از انسان توجه می‌کند. برای مثال، فقط به ابعاد مادی انسان توجه می‌شود. یا در میان ابعاد مختلف فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، بعد اقتصادی اولویت می‌یابد. در الگوی توسعه، اقتصاد محوریت دارد؛ زیرا اقتصاد است که بهره‌مندی مادی حداکثری انسان را رقم می‌زند. با این نگاه، باید کشور ثروتمندی داشته باشید؛ زیرا معیارهای مقایسه کشورها، میزان ثروتمندی کشورهاست. حتی در توسعه‌ی متوازن یا توسعه‌ی پایدار، باز هم بهره‌مندی مادی حداکثری مورد نظر است. در حالی که در الگوی توسعه و تعالی، باید از نظر فردی به همه‌ی ابعاد و از نظر اجتماعی نیز به همه‌ی ابعاد اعم از اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و .. به اندازه و به صورت متعادل توجه شود.

بحث اساسی ما این است که تکامل و تعالی مطلوب قرآن کریم، تکامل ابعاد معنوی انسان است و اگر این ابعاد معنوی را نادیده بگیریم، دیگر تفاوتی بین انسان و حیوانات نخواهد بود. زمانی انسان را تکامل یافته معرفی می‌کنیم که از نظر ابعاد معنوی تکامل یافته باشد. پس آنچه در الگوی تعالی ارجحیت دارد، این است که حوزه‌ی فرهنگ یا ابعاد فرهنگی اصالت دارد و سایر ابعاد باید در خدمت این بعد قرار بگیرند. همان‌گونه که انقلاب اسلامی، ذاتاً یک انقلاب فرهنگی بود و همه‌ی دنیا انقلاب اسلامی، را یک انقلاب فرهنگی می‌دانند. اما نکته مهم اینجاست که به قول شهید آوینی، ما از فرهنگ هم تعریف متمایز و

متفاوتی داریم. در الگوی توسعه غربی، آموزش و فرهنگ مطلوب، آموزشی است که افراد را در چرخه‌ی تولید جامعه مؤثرتر می‌کند. یا اگر از تربیت سخن به میان می‌آید، منظور فرایند آماده‌سازی افراد برای ایفای نقش در چارچوب مدرن است. همان موضوعی که چارلی چاپلین کنایه‌هایی به آن زد که انسان در چرخ‌دنده‌های تمدن جدید خرد می‌شود. نگاه به فرهنگ نباید مطابق الگوی توسعه غربی باشد. برای مثال، مسئولین می‌گویند ما باید موانع فرهنگی توسعه را برداریم. باید ببینیم چرا یک روستا، اینترنت را نمی‌پذیرد و ما باید فرهنگ این مردم را بالا ببریم تا اینترنت را بپذیرند. دقت کنید. حتی گاهی در فیلم‌ها نیز می‌بینیم که فرهنگ جدید به عنوان فرهنگ نهایی و عالی معرفی می‌شود. در همین فیلم پوپک و مش ماشالله، پوپک دختری است که از خارج آمده و عملاً نشان می‌دهد که آخرین و بهترین فرهنگ، فرهنگی است که در آن بی‌معناست دختر و پسر با هم رابطه نداشته باشند و این یک موضوع حل شده است.

فرهنگ مورد نظر ما، فرهنگ در خدمت ابعاد مادی نیست؛ فرهنگی است که در خدمت ابعاد انسانی باشد. حضرت امام می‌فرمودند تا فرهنگ یک کشور درست نشود، سایر ابعادش هم درست نمی‌شود. قرآن در مورد بعثت انبیاء می‌فرماید: «و یزکیهم و یعلمهم الکتب و الحکمه» یزکیهم، به معنای پاک کردن انسان‌ها از رذائل و آلودگی‌های روحی و موانعی است که باعث می‌شود انسان‌ها نتوانند تکامل پیدا کنند. بنابر این ما فرهنگ را تزکیه‌ی روح بشر برای تکامل و تعالی می‌دانیم. ما هم دنبال (quality of life) هستیم، یعنی کیفیت زندگی برای ما هم مهم است، اما کیفیت زندگی که ما دنبالش هستیم، متفاوت است. کیفیت زندگی مطلوب ما، کیفیتی است که فرد در آن به آرامش معنوی رسیده باشد. ممکن است شخصی سومین فرد ثروتمند دنیا باشد و از نظر مادی رشد کرده

باشد، در حالی که آرامش معنوی ندارد، حتی آرامش مادی هم ندارد. زمانی می-  
توانیم بگوییم انسان کیفیت زندگی بالایی دارد که به همه ی ابعاد وجودی او  
توجه شده باشد، به آرامش رسیده باشد؛ چه معنوی و چه مادی.

در الگوی تعالی، جامعه‌ی تکامل یافته، یک جامعه فقیر نیست. مقام معظم  
رهبری نیز بارها در صحبت‌های خود گفته‌اند که جامعه مطلوب ما، جامعه‌ای  
است که نیازهای مادی آن برطرف شده باشد، اما برطرف شدن نیازهای مادی به  
این دلیل است که موانع تکامل معنوی انسان بر طرف شده باشد.

در مباحث توسعه، دو واژه مدام تکرار می‌شود: واژه اول، پیشرفت است که  
در اخبار و محاورات نیز زیاد به کار می‌رود. باید بینیم پیشرفت در الگوی تعالی  
و در الگوی توسعه به چه معناست. در الگوی توسعه، معنای پیشرفت کاملاً  
متفاوت است. در الگوی تعالی، پیشرفت کاملاً متفاوت از واژه‌ی progress است.  
پیشرفت در معنای اسلامی، یک تکامل همه جانبه‌ی مادی و معنوی است. یعنی  
کشوری را می‌توانیم کشور پیشرفته بدانیم که به طور متعادل در همه‌ی ابعاد مادی  
و معنوی رشد کرده باشد.

نگاه غربی، پیشرفت را قوی‌تر و بهتر شدن ابزار تولید می‌بیند. برای مثال،  
می‌گوید بزرگترین مشکل بشر در طول تاریخ، مسلط شدن بر طبیعت بوده است.  
بشر در ابتدا در یافتن غذا و مواجهه با حیوانات وحشی بوده و امروز، در شکل  
جدید آن، در شیوه بهره‌برداری بهتر از اقیانوس‌ها مشکل دارد. یعنی بزرگترین  
مشکل و مسئله‌ی بشر، تسلط بر طبیعت بوده است. به همین دلیل و براساس  
همین نگاه، اعصار زندگی بشر بر کره‌ی زمین را براساس تکامل ابزار تقسیم‌بندی  
شده است. عصر حجر، عصر مفرق، عصر آهن و ..... تا امروز.

برای او اساساً این مسئله مطرح نیست که در عصر اولیه، زندگی انسان به لحاظ معنوی چگونه بوده است؟ چه مختصاتی داشته و اکنون چه ویژگی‌هایی دارد. اگر بزرگترین و مهمترین مسئله انسان در طول تاریخ، تسلط بر طبیعت بوده و هر چه ابزار تولید پیشرفته‌تر شده، انسان هم پیشرفت کرده است؛ بنابراین انسان، یک موجود ابزارساز است. انسان، حیوانی است که می‌تواند با ساختن ابزارهای مختلف سخت و نرم پیشرفت کند.

با این نگاه، بزرگترین واقعه‌ای که برای انسان در طول تاریخ اتفاق افتاده، انقلاب صنعتی است. انسان مدرن، مبنای معرفتی خود را در همین راستا تعریف می‌کند. او می‌گوید اگر ظهوری در کار باشد، به این معناست که عقل بشری به حدی از تکامل می‌رسد که می‌تواند با تسلط بر دنیا، تمام نیازهایش را برطرف کند. یعنی حتی ظهور هم که یک بحث کاملاً دینی است، بدین شکل تعریف می‌کند. مدرنیته، غایت بشر را زندگی در این دنیا و حداکثر کردن بهره‌مندی انسان می‌داند تا انسان بتواند با ابزارش بر دنیا تسلط حداکثری پیدا کند.

در الگوی تعالی، پیشرفت به معنای تکامل در مسیر قرب الهی است. آیات مختلف قرآن مانند «الی ربک المنتهی»، «الی ربک الرجعی»، «الی ربک»، «الیک المصیر»، «الیه راجعون» و ... همه به ما نشان می‌دهد که انسان در یک مسیر مشخص قرار گرفته است. پیشرفت انسان به سمت خدایی شدن، با نگاه و دیدگاهی که انسان را یک موجود ابزارساز می‌داند، بسیار متفاوت است. در این نگاه، انسان باید سعی کند صفات خدا در او متجلی شود. برای مثال، خداوند صفت بخشش دارد، باید انسان کوشش نماید این صفت را افزایش دهد. در واقع پیشرفتی که مدنظر ماست، به معنای پیشرفت و تعالی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده و هم به ابعاد مادی و هم به ابعاد معنوی توجه دارد. ما می‌گوییم

باید به صورت متعادل به نیازها و ابعاد انسان توجه بشود، نه اینکه مانند تمدن کنونی، به نیازهای مادی انسان به شدت توجه شود و تمام اهتمام انسان بر ارضای این نیازها متمرکز گردد. این تمدن اساساً به بعد معنوی انسان توجهی ندارد. سیر توسعه‌ی علوم و نوآوری‌ها، تنها و تنها در خدمت بعد مادی انسان است. اگر انسان می‌آمد و از همان ۶۰۰ یا ۷۰۰ سال پیش که این سیر را شروع کرد، به همه‌ی ابعاد وجودی‌اش توجه می‌کرد، آیا اکنون دنیا به همین شکل و وضع بود؟ می‌بینیم که در آن صورت، انسان‌ها وضعیت بهتری داشتند. یعنی مرادفات و مناسبات اجتماعی وضع و شکل صحیح‌تری داشت. انسان‌ها در دنیای جدید نسبت به هم غریبه‌اند. میزان جرم و جنایت تا این اندازه بالا نبود. احساس ناامنی و بدبینی در تمام معادلات و معاملات حاکم نبود. قوانین بسیار عظیم و پیچیده‌ای که برای کنترل بشر تدوین شده، وجود نداشت. هابز می‌گوید انسان گرگ انسان است. تمام نظام حقوق مدنی غرب بر همین مبنا استوار شده که گرگ‌ها به یکدیگر تعدی نکنند. بنابراین باید حقوق مدنیت را به شدت تقویت کرد تا انسان‌ها اصلاً نتوانند به حقوق همدیگر تجاوز نمایند.

پیشرفت غربی، پیشرفت فناورانه و تکنولوژیک است. در حالی که ما باید به این نکته توجه کنیم که آیا این فناوری‌ها به تکامل روحی بشر کمک می‌کند یا خیر. برای مثال، در معماری سنتی ایرانی، خانه‌ها بیرونی و اندرونی داشته است. یعنی این عنصر از معماری، گوهر حیا را در خانواده‌ها حفظ و تقویت می‌کرد. این شکل معماری، یک مثال از فناوری یا تکنولوژی اسلامی است. یعنی ما باید بر اساس ارزش‌ها، فناوری تولید کنیم تا این فناوری‌ها به ما در راستای تکامل معنوی و روحی کمک نماید. چرا که این بعد از وجود انسان، اصالت دارد.

موضوع بعدی، بحث عدالت است. مقام معظم رهبری، دهه چهارم انقلاب را دهه پیشرفت و عدالت معرفی کرده‌اند. وقتی ما از پیشرفت سخن می‌گوییم، نباید هدفمان تبدیل شدن به ژاپن اسلامی باشد. در جلسات پیش گفتیم چرا با تکنولوژی موجود، نمی‌توانیم به آن تعالی معنوی برسیم.

متأسفانه تعریف ما از عدالت هم یک تعریف غربی است. Justice غربی یعنی توزیع عادلانه امکانات مادی در جامعه. در تمدن جدید همه‌ی واژه‌ها را باز تعریف کرده‌اند. تا جایی که وقتی ما از عدالت حضرت علی علیه‌السلام نیز سخن می‌گوییم، ذهن به این سمت می‌رود که حضرت علی علیه‌السلام گوشت و نان به فقرا می‌رسانده‌اند که این تعریف، باز هم در حوزه‌ی نیازهای مادی انسان است. اما عدالت مورد نظر در الگوی تعالی، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که تمامی ابعاد مادی و معنوی را در بر می‌گیرد. با نگاه غربی، نیازهای مادی شمال شهر کاملاً برطرف شده، اما در همان منطقه مثلاً یک استاد اخلاق هم حضور ندارد که هفته‌ای یک بار به آنها کمک کند تا رذائل اخلاقی را از خود دور کنند یا امکاناتی وجود ندارد که آنها بتوانند از نظر معنوی رشد کنند.

نگاه ما نباید این‌گونه باشد که برای مثال، سیستان و بلوچستان را به این دلیل که تعداد سینمای زیادی ندارد یا سرانه پارک اندکی دارد، فقیر بدانیم. وقتی می‌گوییم عدالت متوازن، یعنی وظیفه‌ی دولت اسلامی این است که در همه‌ی ابعاد عدالت را برقرار کند.

امام خمینی (ره) در نیمه‌ی شعبان سال ۶۴ در مورد ظهور امام زمان می‌گویند: «وقتی که ایشان ظهور کنند، انشالله خداوند در ظهور او تعجیل کند، تمام بشر را از انحطاط بیرون می‌آورد، تمام کژی‌ها راست می‌کند. *یملأ الارض عدلاً بعد ما ملأت جوراً*، نیز همچنین نیست که این عدالت، همان که ما از آن می‌فهمیم



یک حکومت عادلانه باشد که دیگر جور نکنند، آری این هست، اما خیر؛ بالاتر از این معناست. معنای *یَمَلَا الارض عدلا بعد ما ملات جورا*، این است که الآن زمینی پر از جور است و بعد از این بدتر شاید هم بشود؛ اما تمام نفوسی که الآن هستند، انحرافات در آنها هست، حتی نفوس اشخاص کامل هم انحرافات هست و لو خودش نداند. در اخلاقها انحراف است، در عقاید انحراف است، در اعمال انحراف است و در کارهایی هم که بشر می‌کند انحرافش معلوم است. ایشان مأمورند برای اینکه این کژی‌ها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال تا صدق کند به *یَمَلَا الارض عدلا بعد ما ملات ظلما و جورا*، تمام بشر را ایشان هدایت خواهند کرد انشاءالله و ظلم و جور را از تمام روی زمین برمی‌دارند به همان معنای مطلقش. ... آن کس که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد، نه آن این عدالتی که مردم عادی می‌فهمند که فقط عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد. بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت؛ انسان اگر انحرافی پیدا کند انحراف روحی، عملی، عقلی و.. برگرداندن این انحرافات را به جای خودش، این ایجاد عدالت است در انسان.»

وقتی می‌گوییم حکومت اسلامی باید به عدالت توجه کند، یعنی همین معنایی که مورد نظر امام (ره) است. از مؤلفه‌های الگوی تعالی سخن گفتیم. در نهایت، می‌خواهیم سه مؤلفه‌ی الگوی توسعه را در الگوی تعالی مطرح کنیم. در ابتدا باید پرسید الگوی تعالی چگونه به انسان توجه می‌کند؟

انسان در الگوی تعالی، موجودی چند بعدی است که هم ابعاد مادی دارد و هم ابعاد معنوی. دومین ویژگی انسان در این الگو، این است که تمام کنش‌های خود را در پرتو حظ معنوی تعریف می‌کند. بسیاری از اعمال روزمره‌ی ما مثل غذا خوردن، اگر به نیت خدایی باشد، ثواب دارد و در مسیر تعالی قرار می‌گیرد.

حتی اعمال زناشویی نیز همین گونه است. چون اسلام می‌خواهد همه چیز صبغهی معنوی بگیرد.

انسان در مفهوم اسلامی، طالب رشد و کمال است؛ این رشد و کمال دیگر در حیطهی ثروت و قدرت نیست. بلکه حد اعلای انسان، انسان کامل است که ما باید سعی کنیم با شکوفایی فطرت خود به بالاترین حد بروز و ظهور آن ابعاد معنوی برسیم. بنابراین، هدف الگوی تعالی، رسیدن به انسان کامل در بعد فردی و در بعد اجتماعی، رسیدن به جامعه‌ی مهدوی، موعود همه‌ی انسان‌هاست. این الگو اگر هم مصرف را مورد توجه قرار می‌دهد، مصرفی است در راه تکامل معنوی فرد. یعنی اگر این انسان غذا می‌خورد یا از خانه‌ی خوبی استفاده می‌کند، به این علت است که موانع رشد خود را از میان بردارد. این انسان، ابعاد مادی را نیز در خدمت ابعاد معنوی می‌بیند؛ چرا که به قول مرحوم حق شناس برای ابد خلق شدیم و برای این دنیا خلق نشده‌ایم. برای آن زندگی خلق شده‌ایم که نهایی برای آن متصور نیست. بنابراین ما باید برای آن ابد تلاش کنیم و خود را تعالی دهیم. در این معنا، سلامت نیز به معنای توازن مادی نیست. وقتی از سلامت سخن می‌گوییم؛ منظور این نیست که کبد یا کلیه انسان خوب کار کند یا عضلات ورزیده‌ای داشته باشد. بلکه منظور از سلامت، توازن میان سلامت مادی و معنوی است. این نگاه به سلامت جسمی هم توجه می‌کند. برای مثال، مقام معظم رهبری بر این باورند که جوان سه وظیفه دارد تهذیب، تحصیل و ورزش. در اسلام سفارشات بسیاری برای خوراک و بهداشت وجود دارد. این نشان می‌دهد دین اسلام به جسم انسان نیز توجه کرده، حتی دقیق‌تر و بیشتر از دیگر مکاتب.

در نگاه اسلامی، نیازهای انسان به دو دسته‌ی نیازهای مادی و معنوی تقسیم می‌شود. نیازهای مادی همان نیازهایی است که همه به آن توجه می‌کنیم؛ مانند خوردن و خوابیدن که در الگوی توسعه هم به آن بسیار زیاد توجه شده است. شهید مطهری در بحث فطرت می‌فرماید انسان‌ها از نظر مادی، نیازهایی دارند؛ اما آنچه که وجه تمایز انسان از حیوانات است، همان انسانیت انسان یعنی همان ابعاد و گرایش‌های غیر مادی انسان‌هاست. لذا ایشان پنج گرایش را ویژه و مختص انسان می‌دانند: گرایش به حقیقت‌جویی و دانایی، گرایش به خیر و فضیلت یا همان اخلاق، گرایش به زیبایی، گرایش به خلاقیت و نوآوری و گرایش به پرستش. بحث ما این است که در الگوی تعالی باید به همه‌ی گرایش‌های انسان توجه شود.

شاخص‌های توسعه تماماً پیرامون نیازهای مادی انسان تعریف شده است. در نگاه غربی، به ابعاد معنوی انسان بسیار کم توجه شده است. برای مثال، شاخص دینداری رفتن به کلیسا در روزهای یک‌شنبه است که نمی‌دانم در زمره شاخص‌های توسعه قرار می‌گیرد یا خیر.

شهید مطهری معتقد است انسان کامل بایستی سه شرط داشته باشد: اولاً باید جامعیت داشته باشد، یعنی به همه نیازها و ابعاد توجه کند، ثانیاً به حد اعلای آن صفات و ویژگی‌ها دست پیدا کرده باشد و ثالثاً میان صفات و ویژگی‌های او هماهنگی باشد. شهید مطهری حضرت علی علیه‌السلام را نمونه یک انسان کامل می‌داند، زیرا در ایشان همه‌ی ویژگی‌های انسانی در حد اعلای و به صورت هماهنگ رشد کرده است. پس در الگوی تعالی، توجه به انسان براساس تعریف نیازهای او صورت می‌گیرد. لذا اولاً باید به نیازهای انسان توجه کرد و ثانیاً باید به ارتباطات او پرداخت. باید برای ارتباطات انسان اعم از ارتباط انسان با خود، با

دیگران، با خدا و با طبیعت شاخص تعریف کرد. برای این منظور، باید هدف از خلقت را بررسی کرد و برای فهمیدن هدف خلقت، باید از خالق سراغ گرفت. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ماخلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، من جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت. ادات حصر آیه نشان می‌دهد هدف از خلقت فقط برای عبادت بوده است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «العبودية جوهره کنهها الربوبية». یعنی عبودیت، گوهری است که کنه آن به ربوبیت می‌رسد. شهید مطهری در کتاب «ولاء و ولایت‌ها» فصلی دارند با عنوان «از عبودیت تا ربوبیت». شهید مطهری در آن فصل می‌گوید راه اینکه به صفات الهی نزدیک شویم، عبودیت است. با دست یافتن به صفات الهی، ابتدا بر نفس خود مسلط می‌شویم و بعد مراحل دیگری را نیز مطرح می‌کنند تا آخرین مرحله که تسلط بر طبیعت است. البته نباید با نگاه تسلط بر طبیعت، به عبودیت و قرب الهی نگاه کرد.

اگر هدف خلقت انسان، قرب الهی باشد؛ این هدف از طریق عبادت حاصل می‌شود. در نتیجه، کسی کامل‌تر است که در مسیر قرب الهی بالاتر رفته باشد. حتی اگر با تعبیر شهید مطهری هم بخواهیم بر این جهان تسلط پیدا کنیم، باید از مسیر عبودیت عبور کنیم. اما برای این منظور، شهید مطهری یک شرط مطرح می‌کنند: زمانی به این تسلط می‌رسیم که برای این تسلط عبادت نکنیم؛ زیرا اصل عبادت از بین می‌رود.

هدف عبادت، باید فنای الهی باشد. شما این عبادت را انجام می‌دهید تا عبادت شما را به جایی برساند که در مقابل خداوند احساس هیچ بودن داشته باشید. آن زمان است که بیشترین قدرت را در اختیار خواهید داشت. اما مرحله‌ی دارد: در مرحله‌ی اول، انسان بر قوای نفسانی خود غلبه می‌کند. در مرحله‌ی دوم،

بر اندیشه‌های پراکنده و قوای مخیله‌ی خود مسلط می‌شود. در مرحله‌ی سوم، انسان می‌تواند بر نیازهای مادی خود نیز مسلط شود و آنها را مهار کند. در مرحله‌ی چهارم، همه‌ی نیازهای مادی و بدن خود را تحت فرمان خود در می‌آورد و در مرحله‌ی پنجم بر دنیا و طبیعت خارجی تسلط می‌یابد. البته این موارد، قابل تجویز و توصیه برای کل جامعه نیست، زیرا مسلماً همه‌ی جامعه نمی‌تواند به این حد از تسلط برسند.

جامعه باید در مسیر قرب الهی حرکت کند و سعی نماید رذائل را از خود دور کند و به انسان کامل نزدیک شود. و آن زمان است که چون کوشش کرده تمامی شرایطی که برای انسان کامل مدنظر است رعایت کند، زندگی مادی‌اش به سامان می‌شود. اگر به زندگی اجتماعی خود نگاه کنیم، می‌بینیم رفتارهایی مانند خلف وعده و دروغ گفتن و سر هم کلاه گذاشتن موجب شده زندگی ما سامان نداشته باشد.

بنابراین زندگی مادی و دنیوی ما در صورتی به سامان می‌شود که ما سعی کنیم به آن رهنمودها و تعالیم الهی عمل کنیم. به قول مولوی مسلمانی ز سر گیریم و کوشش کنیم در مسیر قرب الهی قرار بگیریم.

ممکن است در ذهن شما این فکر خطور کند که این حرف‌ها چه ارتباطی با موضوع دارد، اما در یک نگاه تمدنی، باید منتهای غایت ممکن را ترسیم کرد و در این راه، تعریف ارتباطات با جهان خارج بسیار مهم و اساسی است.

بشر مدرن که ادعای تسلط بر دنیا با عقل خود را مطرح کرد، هیچ‌گاه به ذهنش نمی‌رسید که روزی هم بتواند به فضا سفر کند. در بحث مدیریت استراتژیک می‌گویند طرح یک چشم‌انداز و غایت عالی مهم بوده و مهم‌تر آن است که در مسیر نیل به آن هدف و مقصود باشید.

ما در چه مسیری حرکت می‌کنیم؟ ما باید تلاش کنیم همان طور که غربی‌ها حدود ۶۰۰-۷۰۰ سال پیش کار خود را شروع کردند و غایت تسلط بر طبیعت را برای خود تعریف کرد تا امروز که به مدل توسعه‌ی غربی یا تمدن مدرن دست یافته است. ۱۰۰-۱۵۰ سال پیش بنیان‌های این تمدن زیر سؤال رفت و جنبش‌های پست مدرن ایجاد شد. مسئله اساسی این است که آن غایت را باید درست تعریف کرد. اگر غایت انسان خداگونگی باشد، باید تعریف کنیم که چگونه در افراد جامعه صفات خداگونگی زیاد شود. مثلاً بخشندگی در آنها زیاد شود و یا به هم دروغ نگویند. در همان سطحی که توانستیم این صفات را محقق کنیم، در همان سطح هم زندگی بشر سامان پیدا می‌کند و بهتر می‌شود.

ممکن است کسی بگوید بشر به بسیاری از این صفات دست پیدا کرده است. اما این نگاه اولیه است. همان گونه که در دو جلسه‌ی قبل اشاره کردیم و در سخنان فلاسفه و دانشمندان غربی هم ظهور دارد، بشر به غایات خود نرسیده و اکنون دچار بحران‌های بسیار شدید فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... شده است.

سومین و آخرین موضوعی که باید به آن اشاره کنیم، وسیله‌ی رسیدن به این هدف است. نزدیک شدن انسان به خداوند و خداگونگی هم هدف است و هم وسیله. در این زمینه باید به تعالیم و حدانی به عنوان راهنما نگاه کنیم، نه به عنوان محدودیت. اگر این تعالیم از طرف کسی آمده که ما را خلق کرده و به تمام جوانب و ابعاد وجودی ما تسلط دارد، بنابراین رهنمودهای او، راه ما را نزدیک می‌کند و باید آنها را به جای این آزمون و خطاهایی که بشر جدید به آن دست زده و خود و طبیعت و همه‌ی دنیا را به چالش کشیده و از بین برده است، به کار بندیم.

دومین موضوعی که باید به آن توجه شود، بحث عقل مهذب است. عقل آلوده به هواهای نفسانی، مبنا و محور توسعه غربی است. عقل ابزاری با عقل مهذب تفاوت دارد. عقل مهذب، یعنی عقلی که انسان سعی کرده با تسلط خود بر هواهای نفسانی، این عقل را در خدمت هدفی که برای خود تعریف کرده، به کار گیرد؛ یعنی در راه خداگونه شدن. خداگونه شدن به این معنا نیست که انسان ریاضت و سختی بکشد؛ بلکه خداگونه شدن، عین زندگی خوب در این دنیا است. در نتیجه، مجاهدت ما در این راه، مجاهدت در راه خداست و خداوند بر این مجاهدت، هدایت را وعده داده است: «الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبیلنا». این نوید را به ما می‌دهد که اگر در این مسیر حرکت کنید، این مسیر بسیار کوتاه‌تر خواهد بود و با سرعت بیشتر می‌توانید به آن هدف دست پیدا کنید.

## پرسش و پاسخ

- از دیدگاه شما تفاوت مدل و الگو چیست؟ سؤال دوم اینکه در بحث توسعه باید به مسائل جزئی‌تر نیز پرداخت. در جلسه‌ی اول الگوهای غربی را ترسیم کردید، در جلسه‌ی دوم این الگوها را نقد کردید و در جلسه‌ی سوم الگوی خودتان را ارائه دادید. اما من تصور می‌کردم بحث بسیار مصداقی‌تر و کاربردی‌تر خواهد شد. برای مثال، ما در حال حاضر به این نیاز داریم که مدل ترویج کتاب‌خوانی در تهران باید چگونه باشد؟

اگرچه تفاوت‌هایی بین مدل و الگو در فرهنگ لغت‌ها آمده است، اما به بحث ما مربوط نمی‌شود؛ منظور من از الگو، یک چارچوب فکری بوده که در آن انسان‌شناسی، غایت‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی قابل تعریف باشد.

• منظور شما از الگوی فرهنگ مدار، همین الگوی تعالی بود؟

بلی. من عرض کردم که در الگوی فرهنگ‌مدار، منظور از فرهنگ، culture نیست؛ بلکه منظور فرهنگ دینی است که براساس آن تعریف کردیم که انسان نیازهای مادی و معنوی دارد. باز تعریفی از ابعاد مختلف انسان ارائه کردیم، هدف را گفتیم و وسیله‌اش که همان علم تولیدی جدید است.

• الگوی توسعه‌ی انسانی که آخرین مدل توسعه به شمار می‌آید، چیست؟ و آیا بحث شما، متناظر با آن الگو بود یا خیر؟

در الگوی توسعه‌ی انسانی، به ابعاد دیگری غیر از ابعاد اقتصادی هم توجه می‌شود. برای این مدل، سه شاخص اصلی تعریف می‌شود که عبارتند از: میزان سواد، امید به زندگی و کیفیت زندگی است که بیشتر ابعاد اقتصادی نظیر درآمد سرانه، تولید ناخالص داخلی و ... را در بر می‌گیرد. بحث ما متناظر با آن الگو نبود. یعنی ما نمی‌خواهیم در ادامه‌ی الگوی توسعه، یک الگوی توسعه‌ی جدید ارائه دهیم. ما می‌گوییم شما باید انسان‌شناسی متفاوتی تعریف کنید. در غیر این صورت، به همان انسان‌شناسی الگوی توسعه انسانی قبلی که هنوز هم کامل



نیست، می‌رسید. ما نمی‌خواستیم اینجا به شاخص‌ها بپردازیم و کلیت الگو را گفتیم. اما اگر بخواهیم به شاخص‌ها بپردازیم، آن شاخص‌ها در چهار حوزه‌ی رابطه انسان تعریف می‌شود: رابطه با خود، خدا، دیگران و طبیعت.

- آیا ما بعد از ده سال طرح و بررسی الگوهای توسعه، می‌توانیم ادعا کنیم الگوی توسعه‌ی تعالی را تدوین کرده‌ایم؟  
مسئلاً خیر.

- مگر نه اینکه ما نیز به الگو رسیده‌ایم؟

به شاکله‌ی کلی الگو رسیده‌ایم، بحث این است که ما باید آن را پیروانیم و شاخص‌بندی کنیم. باید چیزی باشد که بتواند ابعاد مختلف را پوشش دهد و آنها را عملیاتی کند. الگوی من، چندان ارزش علم شناختی ندارد. شما یک ایده می‌دهید و سعی می‌کنید این ایده را پرورش دهید. شاید صد الگوی غربی در مورد توسعه وجود داشته اما الگویی که بتواند سؤالات موجود را به طور کامل جواب دهد، راه را برای پژوهش باز می‌کند. اگر مجموعه ایده‌های شما و دیگران، یک حوزه معرفتی تشکیل دهد و کاربردی شود، مورد ارجاع دانشگاه قرار می‌گیرد. در نهایت، به کار بستن این حوزه معرفتی، به مسائل سیاسی و اجتماعی نیز بستگی دارد. اما این روند، زمان می‌برد و نباید عجله کرد.

همان طور که در صحبت‌ها گفتم، ما باید برای کاربردی کردن این ایده‌ها فکر کنیم و آن نیز محتاج کار تمدنی است. این کار تمدنی، یک انقلاب پارادایمی می‌باشد؛ انقلاب پارادایمی پیش‌نیازهایی دارد که باید به آن توجه شود. ما باید این

ادبیات را جا بیندازیم، حداقل بین کشورهای اسلامی یک هم‌زبانی ایجاد شود و آن‌گاه ادعا کنیم الگویی که داریم، متفاوت از الگوهای موجود است. کم‌کم برایش شاخص درآوریم، کاربردی‌اش کنیم و بتوانیم نتایج آن را اندازه بگیریم و ببینیم چه تفاوت‌هایی با الگوهای مرسوم دارد. در نهایت، به یک چارچوب برسیم تا بتوانیم با آن، جامعه را اداره کنیم.